

ضرب الاجل برای جمهوری اسلامی

سرانجام، آنچه که سردمداران رژیم حاکم بر ایران از آن هراسان بودند، اتفاق افتاد: شورای حکام (ارگان اجرائی) "آژانس بین‌المللی انرژی اتمی" در وین، پس از سه روز بحث و جدل، در ۲۱ شهریور (۱۲ سپتامبر) قراری را در مورد ایران تصویب کرد که، بر مبنای آن، به جمهوری اسلامی مهلت داده می‌شود که تا پایان اکتبر ۲۰۰۳ میلادی (۹ آبان آینده) اثبات نماید که برنامه ساخت سلاحهای اتمی را دنبال نمی‌کند. اگر در گزارشهای پیشین آژانس بین‌المللی قید شده بود که جمهوری اسلامی در انجام تعهدات خود در زمینه "پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی"، "قصور" کرده و بایستی آن را "جبران" کند، طبق مصوبه اخیر شورای حکام، جمهوری اسلامی "متهم"ی است که باید "بیگناهی" خود را در برابر این نهاد بین‌المللی و، نهایتاً، در افکار عمومی جهانی، ثابت کند.

صفحة ۲

گزارش دادگاه برلین

جمهوری اسلامی بر صندلی اتهام

صفحة ۴

رضا اکرمی

صحنه هفتمین دور انتخابات مجلس،
مناسب ترین فرصت برای میلیونها
ایرانی ست تا بر "مشروعیت نظام"
مهر پایان بزنند

صفحة ۷

مهرنوش کیان:

یاد ادوارد سعید را گرامی داریم

محمود درویش:

ادوارد سعید ضمیر و سفیر ما
در پیشگاه خرد انسانی

صفحات ۱۷ و ۱۸



یادمان
صمد بهرنگی

علی اسرفه درویشیان

چهره حیرت‌انگیز تعهد

صفحة ۱۹

بیانیه کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران درباره هفتمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی

صفحة ۲۴

موقعیت جنبش کارگری در ایران

شیوه ها و سطح مبارزات

صفحة ۹

مصاحبه با رفیق جلال مجیدی

وظیفه سازمان های سیاسی در ارتباط با جنبش کارگری

صفحة ۱۱

نگاهی به کتاب زندگینامه حسن ضیاء ظریفی

صفحة ۲۲

نگاهی به کتاب داد بی داد

صفحة ۱۳

شیدا نبوی

جایزه صلح نوبل برای شیرین عبادی حقوقدان مبارز ایرانی

صفحات ۲۳ و ۲۴

ضرب الاجل برای جمهوری اسلامی

بقیه از صفحه ۱

برخلاف خوش خیالی‌ها و تبلیغات عوامفریبانه مسئولان رژیم و یا تلاش‌های به اصطلاح دیپلماتیک آنها در هفته‌های اخیر، و با وجود گزارش نسبتاً ملایم مدیرکل "اژانس" در آغاز اجلاس شورای حکام در ۱۷ شهریور، تصویب چنین قطعنامه‌ای قابل پیش‌بینی بود و، در واقع، مقدمات لازم برای این کار نیز از قبل تدارک شده بود (رجوع شود به "اتحاد کار" ماه‌های تیر و مرداد گذشته). نه تنها هشدارهای مکرر به سران جمهوری اسلامی از سوی دولتهای مختلف و، بویژه، "اتحادیه اروپا"، در مورد ارائه اطلاعات کامل و همکاری با اژانس بین‌المللی در مورد برنامه اتمی ایران، طی دو ماه گذشته افزایش یافته بود، بلکه متن و یا متنهای پیشنهادی برای قطعنامه شورای حکام نیز، از هفته‌ها پیش، مطرح و مورد بحث بوده است. در آغاز، آلمان، فرانسه و بریتانیا، در این مورد پیشقدم شده و طرحی را ارائه کرده بودند. بعداً پیش‌نویس قطعنامه‌ای که از جانب کانادا، ژاپن و استرالیا تهیه شده بود، در جلسه شورای حکام به تصویب نهائی رسید. تصویب این قرار حتی نیازمند رأی‌گیری رسمی از ۳۵ عضو شورای حکام اژانس بین‌المللی نیز نشد، زیرا که ظاهراً توافق اکثریت نزدیک به تمامی اعضاء، در این مورد، تأمین بود.

هیأت نمایندگی جمهوری اسلامی نیز، که در این دوره (همراه با ۱۴ کشور دیگر از بلوک "غیرمتعهدها") عضو شورای حکام است، به عنوان اعتراض به این مصوبه، جلسه را ترک و اعلام کرد که همکاری خود با این نهاد بین‌المللی را "مورد تجدید نظر" قرار خواهد داد. اگرچه تهدید و طرح دولت آمریکا، درباره محکوم کردن جمهوری اسلامی و کشاندن قضیه به "شورای امنیت" سازمان ملل، در این اجلاس مطرح و تصویب نشد، اما اولتیماتومی که بدین ترتیب به رژیم داده شده، راه را برای ارجاع مسئله به "شورای امنیت" نیز بسیار کوتاه و هموار ساخته است.

تصویب چنین قراری از سوی اژانس بین‌المللی، آشکارا، یک شکست بزرگ برای گردانندگان حکومت اسلامی، و موفقیتی چشمگیر برای دولت آمریکا است، صرف‌نظر از این‌که، این قبیل ماجراجویی‌ها و تشنج آفرینی‌های رژیم نیز مصالح اساسی و سرنوشت آینده جامعه را دستخوش مخاطرات جدی ساخته و می‌سازد.

در پی تعیین ضرب‌الاجل برای جمهوری اسلامی، چنان که انتظار می‌رفت و همان طور که مورد نظر آمریکا بود، موضوع برنامه اتمی رژیم و پیامدها و خطرات احتمالی آن، در منطقه و در سطح جهانی،

بیش از همیشه در سرلوحه اخبار و مباحث محافل و مطبوعات بین‌المللی قرار گرفته است. دولت جرج بوش که قبلاً به صورتی دلخواهی ایران را در کنار عراق و کره شمالی و در "محور شرارت" گذاشته بود، اکنون، با استناد به مصوبه اژانس بین‌المللی، می‌تواند به دولتهای دیگر و افکار عمومی نشان بدهد که جمهوری اسلامی در این قضیه، اگر نه "محکوم"، دستکم "مشکوک" است و بنابراین بایستی هرچه بیشتر تحت فشار و کنترل قرار بگیرد. وزیر خارجه آمریکا، دو روز پس از صدور قطعنامه مورد بحث، طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی در بغداد، باری دیگر هشدار داد که ایران یا باید تضمین‌های لازم را در مورد برنامه اتمی‌اش بدهد و یا این که سر و کارش با "شورای امنیت" خواهد بود. به دنبال مذاکرات روسای جمهوری آمریکا و روسیه در اوایل مهرماه، آنها در یک مصاحبه مطبوعاتی مشترک، بر لزوم "اخطار صریح" به جمهوری اسلامی در زمینه انجام تعهدات خود در قبال "پیمان منع گسترش"، تأکید کردند. دولت روسیه که بر پایه منافع اقتصادی و سیاسی خاص خود، در این عرصه سیاست "میان بازی" را تعقیب نموده و تاکنون از امضای قرارداد تحویل سوخت به ایران (در مورد نیروگاه اتمی بوشهر) هم خودداری کرده، با تصویب اولتیماتوم مذکور، برای قطع کامل همکاری در این مورد، بیش از پیش، زیر فشار واقع شده است.

در اجلاس سالانه مجمع عمومی سازمان ملل، که در ماه گذشته آغاز شده است، نیز مسئله برنامه اتمی ایران به صورت یکی از مسائل بحث انگیز روز درآمده، به طوری که در سخنرانی‌های بسیاری از سران و یا هیأت‌های نمایندگی دولتهای مختلف نیز مطرح شده است. وزیران خارجه "اتحادیه اروپا"، در اعلامیه مشترکی در ۲۹ سپتامبر، باری دیگر جمهوری اسلامی را تهدید کردند که هرگاه ضمانتهای مورد درخواست جامعه بین‌المللی درباره ماهیت برنامه اتمی خود را ارائه نکند، در مناسبات خود با این کشور تجدید نظر خواهند کرد. با اینهمه، باید یادآور شد که مواضع "اتحادیه اروپا" و دولت آمریکا در این باره یکسان نیست: درحالی که اروپایی‌ها خواستار امضای پروتکل الحاقی به "پیمان منع گسترش" (که امکان بازرسی‌های سرزده و گسترده را فراهم می‌سازد) از جانب ایران هستند، آمریکا اساساً در پی توقف و تعطیل تمامی برنامه اتمی و انزوای هرچه شدیدتر جمهوری اسلامی است.

اما واکنش رژیم حاکم در برابر این هشدارها و اولتیماتوم، که طبق معمول توأم با تأخیر و ابهام، و یا ناخردی و ندانم‌کاری بوده است، وقتی که با کشمکشهای پایان ناپذیر دستجات درون حکومتی نیز پیوند می‌یابد، حالتی کاملاً دو پهلو پیدا کرده و با ماجراجویی آشکار و رجزخوانی‌های بسیار همراه می‌شود.

نخستین مشکل مسئولان حکومتی در ارتباط با اژانس بین‌المللی انرژی اتمی و، از این طریق، با جامعه جهانی، از آنجا برمی‌خیزد که آنان، در چارچوب تعهدات رسمی خود در قبال این اژانس و در مورد پیمان منع گسترش سلاحهای اتمی، از دادن اطلاعات کامل راجع به برنامه‌های هسته‌ای خود طفره می‌روند و یا آنکه اطلاعات درخواستی را با تأخیری طولانی و بصورت "قطره چکانی" ارائه می‌دهند. و این همان است که به عنوان "قصورات" ایران در انجام تعهدات بین‌المللی، در گزارشهای قبلی، قید شده بود اما اگر قبلاً جمهوری اسلامی به دلیل عدم ارائه "بموقع" اطلاعات، مثلاً در مورد تأسیسات اتمی جدید الاحداث، مورد انتقاد واقع می‌شد، اکنون ماهیت برنامه اتمی و مقاصد واقعی مسئولان رژیم در این زمینه است که مورد ظن و سؤال است. در پاسخ این سؤال که ذرات اورانیوم غنی شده باقی مانده بر روی دستگاه‌های مرکز اتمی نطنز از کجا آمده است، مسئولان حکومتی مدعی شدند که ذرات برجای مانده مربوط به تجهیزات خریداری شده از خارج از کشور است ولی، بلافاصله، در برابر این سؤال قرار گرفتند که آن تجهیزات از کدام کشور خریداری شده است؟ بعلاوه، چنان که رسانه‌های بین‌المللی از قول مسئولان "اژانس" در اواخر سپتامبر خبر دادند، آثار دیگری از اورانیوم غنی شده در نمونه‌های مورد بازرسی، یافت شده است. با در نظر گرفتن شواهد موجود چنین به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی در سالهای اخیر و مخصوصاً پس از قرار گرفتن در "محور شرارت"، برنامه‌های هسته‌ای خود را شدت و سرعت بیشتری بخشیده است.

صدور قطعنامه و تعیین مهلتی پنجاه روزه برای ایران به منظور اثبات عدم تعقیب طرح ساخت سلاح اتمی، با این عنوان که تصویب این قرار "تحت تأثیر مسائل سیاسی" و یا "ناپجا" و "نادرست" بوده، از سوی مقامات دولتی شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. رئیس "سازمان انرژی اتمی ایران"، در مصاحبه‌ای مطبوعاتی در پاسخ به ضرب‌الاجل اژانس بین‌المللی، ضمن تأکید به تعهد ایران در قبال "پیمان منع گسترش"، اعلام داشت که این دولت به همکاری خود با "اژانس" و مذاکره در مورد پیوستن به پروتکل الحاقی، ادامه خواهد داد. خاتمی نیز با اشاره به امکان امضای پروتکل مذکور از طرف ایران، بر لزوم تداوم برنامه استفاده از تکنولوژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز، تأکید کرد. آنچه که از مجموع موضعگیری‌های پراکنده دولت خاتمی و طرفداران آن مستفاد می‌شود، اینست که اینان حاضر به پذیرش پروتکل الحاقی هستند ولی امضای آن را مشروط به اختیار پیگیری برنامه اتمی موجود، و از جمله و بویژه تولید اورانیوم غنی شده، می‌نمایند

بقیه در صفحه ۸

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

گزارش چهارمین، پنجمین، ششمین و هفتمین جلسه دادگاه

در برلن جمهوری اسلامی برای بار سوم بر صندلی اتهام می‌نشینند

چهارمین جلسه دادگاه

ساعت ۹:۳۰ روز چهارشنبه ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۳ دادگاه شروع به کار کرد.

در آغاز جلسه وکیل متهم طی یک تقاضانامه کتبی از دادگاه درخواست کرد که خانم مینو شریف محمدی مدیر رستوران آقای شریف محمدی که متهم در آن جا کار می‌کرده به عنوان شاهد در دادگاه حاضر شود.

شهادت نصرت الله جهان شاهلو

شاهد در معرفی خود گفت: پزشک و ساکن برلن هستم. مطابق تقویم ایرانی ۹۰ سال دارم اما در آلمان تاریخ تولدم را به اشتباه نوشته‌اند و بنا بر این تاریخ، ۸۸ ساله می‌باشم. وی در پاسخ به سئوالات رئیس دادگاه گفت: بله من موقعی که از اتحاد شوروی به برلن آمدم احتمالا در سال ۱۹۷۲، یک نفر دیگر مسئول ساواک این جا بود. آن آقا از طرف تیمسار نصیری با من تماس داشت و به من گفت تیمسار نصیری گفته که خاطراتم را بنویسم. بعد آن آقا عوض شد و آقای صدوری جای او را گرفت. آقای صدوری با من دیدار داشت وی به من گفت تیمسار نصیری گفته ما به سرکنسولگری ایران در باکو دستور دادیم برای دختر شما ویزا صادر کنند تا بتواند از آن جا خارج شود و شما مشکل نداشته باشید و شاهنشاه محمد رضا پهلوی هم به کار شما توجه مخصوص دارند و گفته‌اند خاطراتش را بنویسد. من هم نوشتم.

من بعد از انقلاب دیگر با آقای صدوری تماس نداشتم. تا یک بار ایشان به من تلفن کرد. بله حدود چهار ماه پیش بود که ایشان به من تلفن کردند. بله ایشان و آقای قره خانی می‌خواستند با من دیداری داشته باشند اما چون پلیس جنایی آلمان به من گفته بود هر کسی را به خانه خود دعوت نکن قرار شد ایشان را در بیرون از منزل دیدار کنم تا ببینم چه کاری با من دارند. ایشان با آقای قره خانی بودند. دو نفری آمدند و گفتند ما می‌خواهیم با والا حضرت رضا پهلوی دیدار کنیم. ما را به ایشان معرفی کنید. بله آقای رضا پهلوی به من لطف دارند چون جزو اپوزیسیون مشروطه خواه هستم. با ایشان بارها دیدار داشته‌ام. من آقای صدوری را می‌شناختم و به ایشان مشکوک بودم و به خواهش ایشان مظنون شدم. بله به خود ایشان گفتم شما باید یک سازمان تشکیل دهید و با جمهوری اسلامی مبارزه کنید و بعد از این که این کار را

کردید من شما را به ایشان معرفی خواهم کرد. من در هیچ یک از کنگره‌های سلطنت طلبان شرکت نکرده‌ام. من سلطنت طلب نیستم و مشروطه خواهم. بله من در جلساتی که در فرانکفورت تشکیل می‌شد شرکت می‌کردم. اما آن‌ها فرق مشروطه خواه و سلطنت طلب را نمی‌دانستند. بله من "سازمان فرزندان ایران" را تاسیس کردم که هنوز هم فعال است. بله هر کجا شاه بودند در فرانسه در آمریکا و در جاهای دیگر من شرکت می‌کردم (قره خانی که در میان تماشاچیان نشست بود داد زد در آن زمان بلیط هواپیما می‌دادند).

ساعت ۱۰:۳۰ پایان شهادت جهانشاهلو وکیل متهم درخواست کرد قره خانی به جایگاه شهود خوانده شود. قره خانی بلند شد و گفت من حاضر نیستم حالا جواب بدهم من مقدار زیادی مدرک دارم که همراهم نیست. این مرد ۹۰ ساله دروغ می‌گوید من از خویشاوند شاه هستم و هر وقت بخواهم ایشان را می‌بینم و به سمت در خروجی دادگاه رفت.

دادستان با شهادت او مخالفت کرد

شهادت سعید اکبر زاده

در ساعت ۱۰:۳۵ اکبر زاده به جایگاه شهود آمد و در پاسخ سئوالات گفت: من یک آژانس مسافرتی دارم. صدوری دو بار از شرکت من بلیط سفر به ایران گرفت اما یک بار بدون آن که به من خبر دهد از آن استفاده نکرد. بعد شنیدم در همان زمان به ایران رفته است. او بستگی به من نداد. بله یک بار آقای بیژن پور نزد من آمد و موضوع بسته را گفت. من فهمیدم با صدوری از قدیم رابطه دارد.

پایان شهادت ساعت ۱۰:۴۵

رئیس دادگاه تا ساعت ۱۱:۳۰ تنفس اعلام کرد **شهادت فریدون بیژن پور (فری کرمانشاهی)** ساعت ۱۱:۳۰ شاهد در پاسخ سئوالات گفت بیکار هستم و شغل ندارم. کرمانشاهی اسم مستعار من نیست بلکه بعضی‌ها من را این طور صدا می‌کنند. اما بسته. بسته هیچ ربطی به صدوری ندارد. بسته را خانم میترا به من داد. نام خانوادگی او را نمی‌دانم اما او بسته را در سال ۱۹۹۸ به من داد. بله بنا بود بسته را به ایران ببرم و به مادر میترا بدهم. یعنی آن‌ها بیایند و بسته را بگیرند. من بسته را باز کردم مقداری عکس بود و صد مارک پول و یک نامه. من پول و نامه را بردم به ایران ولی عکس‌ها را نبردم. خیر من به عکس‌ها نگاه نکردم. فقط یکی یا دو تا از آن‌ها را دیدم. عکس دیوار بود و میز و صندلی و اطاق. نه، جلسه نبود. بله در عکس تعدادی آدم هم بود.

نمی‌دانم شاید عکس خود میترا بود. من خودم به اندازه‌ی کافی گرفتاری داشتم. بعدا دوسال بعد صدوری به من زنگ زد و خواست پاکت عکس‌ها را پس بدهم من هم که می‌دانستم میترا دوست اوست همین کار را کردم.

پایان شهادت ساعت ۱۱:۴۵

سپس رئیس دادگاه تاریخ جلسه بعد ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۳ را اعلام کرد.

دادستان تقاضا کرد صدوری به چند سؤال او پاسخ دهد.

شاهد در پاسخ به سئوالات دادستان گفت: هر چه جهانشاهلو گفته دروغ است. من هیچ‌گاه نمی‌خواستم با شاه ملاقات کنم. بله من و قره خانی با او ملاقات کردیم اما موضوع این نبود که به ملاقات شاه برویم. شاه قطعاً از طریق یزدی که با شاه تماس داشت می‌دانست و حتما یزدی به او گفته بود که من مشکوکم و حتی رئیس دفتر او هم می‌دانست. چرا باید از جهانشاهلو می‌پرسیدم؟ چون من این گزارش‌ها را نوشته‌ام این‌ها می‌خواهند از من انتقام بگیرند. در مورد شریف محمدی واقعیت برخلاف گفته‌های اوست. او به من گفت می‌خواهد به ایران برود اما من به او گفتم نمی‌توانم کاری برای او بکنم.

نه من با متقاضیان پناهندگی تماس نداشتم. دادستان قسمتی از یک گزارش صدوری به او اوک را خواند که بنا بر آن عطائی می‌تواند به عنوان مامور مخفی به ایران برود و حاضر است هر ماموریتی را به عهده بگیرد و به عنوان مامور مخفی در سازمان‌های اپوزیسیون نفوذ کند. صدوری در پاسخ گفت من نوشتم که چنین توانایی‌هایی را دارد اما نوشتنم حاضر است.

دادستان از گزارش می‌خواند: «نامبرده حاضر به انجام هر نوع ماموریت است و حاضر است به ایران مسافرت کند.»

صدوری توضیح داد احتمالا خودش گفته که حاضر است.

بله پدر و مادر تنی من از هم جدا شده‌اند و هر دو ازدواج کرده‌اند. بله ژنرال وشمگیر ناپدری من است.

من به کسی بدهکاری ندارم تنها کاظم ارکیانی که در هامبورگ هتل دارد حدود ۲ تا ۳ هزار یورو به من بدهکار است و برادر زن سابقم هم حدود ۵ هزار یورو بدهکار است.

دادستان به اطلاع دادگاه رساند که دو متقاضی پناهندگی را احضار و از آن‌ها بازجویی کرده است. وی خواست متن بازجویی در اختیار وکیل متهم قرار داده شود تا اگر لازم باشد این دو نفر برای دادن شهادت

این جا بیاورم ممنوع الخروج نبود اما فکر می‌کنم حدود دو ماه پیش ممنوع الخروج شده است. وقتی برای خروج او با یک قاچاقچی صحبت کردند فهمیدند ممنوع الخروج شده اند. من مستقیم با همسرم تماس ندارم. من از اقوام باخبر شدم که همسرم ممنوع الخروج شده. این قاچاقچی گفته که قبلاً ممنوع الخروج نبوده است. نه هنوز قاچاقچی نگفته چه راه‌هایی هست اما شاید با پاسپورت دیگری این کار را بکنند. نه هنوز از پول صحبت نکرده است.

پایان شهادت ساعت ۱۴:۳۰

شهادت احمد مجد امین

شاهد در پاسخ به سئوالات گفت من به علت بیماری نمی‌توانم به راحتی صحبت کنم ۶۶ ساله و طراح گرافیکی می‌باشم. من با صدی تماس داشتم. با هم بحث سیاسی می‌کردیم. او مامور تعقیب و مراقبت اپوزیسیون بود. می‌خواست با سازمان‌های اطلاعاتی دیگر نظیر سیا و سازمان امنیت داخلی آلمان و ... تماس بگیرد.

بعد از سقوط دیوار برلن من مشکل پیدا کردم. راجع به این موضع با پلیس صحبت کرده‌ام به پلیس سیاسی و در دادگاه قول دادم بر خلاف منافع آلمان اقدام نکنم. بعد پلیس سیاسی به من گفت می‌توانید در سازمان یا حزب سیاسی شرکت کنید. چون علاقمند بودم کار سیاسی کنم در جلسه‌ی انجمن پژوهشگران ایران شرکت کردم. چند روز بعد صدی به من تلفن کرد و خواست بداند آن جا چه خبر بوده و چه کسانی حرف زدند. برای من با توجه به سوابق صدی عجیب بود. من به یزدی تلفن کردم او گفت لازم نیست به من خبر بدهی چون صدی برای سلطنت طلبان مشکوک است اگر بخواهی حرفی بزنی بهتر است به پلیس سیاسی بگویی. بعد از آن ماجرای من، در مقابل دادگاه آلمان قول دادم در مسایل سیاسی آلمان دخالت نکنم. من بعد از انقلاب به کنسولگری ایران در برلن رفتم و صدی را دیدم با هم سلام علیک کردیم. یک بار دیگر او را در همان جا دیدم اما او من را ندید. یک اطاق بود که افراد عادی که برای کاری به کنسولگری می‌رفتند را به آن جا راه نمی‌دادند. لای در باز بود من صدی را در آن جا دیدم. بله با این نوشته‌یی که در اختیارم گذاشته‌اید فکر می‌کنم همان جلسه انجمن پژوهشگران در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۱ بوده است

پایان شهادت ساعت ۱۵:۲۵

سپس متهم به سئوالات دادستان و رئیس دادگاه پاسخ داد. وی گفت صبوری در آشپزخانه‌ی کافه آدلون کار می‌کرد و نمی‌توانست بیاید در کافه بنشیند و با من حرف بزند. من از او هیچ چیز از جمله فتو کپی

همسرم اقدام کرد به آلمان بیاید اما بعداً منصرف شد. اما کمی قبل بالاخره خانواده‌ی همسرم تصمیم گرفت که همسرم به آلمان بیاید. قاچاقچی به آن‌ها گفته که شما ممنوع الخروج هستید. من نمی‌دانم قاچاقچی از کجا فهمیده همسرم ممنوع الخروج است. بله با پرداخت پول می‌توانند از ایران خارج شوند. قاچاقچی گفته ۲۰ میلیون تومان برای پاک کردن اسم از لیست ممنوع الخروج‌ها و ۱۵ میلیون تومان برای ویزا می‌خواهد و پول بلیط باید جدا پرداخت شود.

بله پنج ماه پیش برای اولین بار به کافه آدلون رفتم. برادرم خیلی هم دوست شریف محمدی نیست. برادر من هتل ساوی را در هامبورگ اجاره کرده بود و صاحب این هتل در برلن هم یک هتل داشت. یک بار که برادرم همراه با شریکش یک سفری به برلن کرده بود آقای شریف را دیده بود. بله یک بار هم به صدی گفتم که هوادار یک سازمان هستم. در این جا نمی‌خواهم اسم این سازمان را بیاورم به دلیل تماشاجیان که اینجا نشسته‌اند. بله من در ایران عضو یک سازمان بودم اما در این جا نه.

من از پدرم شنیدم که همسرم ممنوع الخروج شده است. من نمی‌دانم چه موقع. یادم نمی‌آید چه موقع به من خبر دادند، وقتی که هوا خیلی گرم بود. بله حتماً بعد از دستگیری صدی بوده است.

پایان شهادت ۱۴:۰۰

شهادت خسرو حیدری

شاهد در پاسخ سئوالات گفت ۴۴ ساله و متقاضی پناهندگی است اما حاضر نشد شغل قبلی خود در ایران را ذکر کند. بعد از چند بار سؤال و جواب بالاخره رئیس دادگاه گفت: به طور کلی می‌توانید بگوید کارمند دولت ایران بوده‌اید. شاهد پاسخ داد بله.

شاهد در پاسخ سئوالات گفت بله حدود سه ماه و نیم پیش با دوستم به یک کافه رستوران رفتم. او به من گفته بود که صاحب رستوران با برادرش دوست است. در آن جا آقای شریف محمدی محبت کرد و بستنی برای ما سفارش داد. صدی هم آنجا بود. آقای صدی به دوستم گفت چرا در هیچ سازمانی فعال نیست، باید فعال شود و از آن سازمان تاییدیه بگیرد و می‌تواند قبول شود. او گفت می‌توانم کمک کنم خانواده‌ی شما بیاید این جا. من با ایشان حرف نزدیم. من یک فتو کپی از کاغذهای شناسایی خودم و دوستم را گرفتم و به او دادم و بعد قرار شد اگر لازم باشد در قرار بعدی به خانه‌ی ایشان برویم. این اولین باری بود که من ایشان را می‌دیدم. بله خانواده‌ی من در گذشته تحت نظر بودند ولی به این شکل نبود که ممنوع الخروج باشند. حدود پنج ماه پیش که می‌خواستم پسر مرا به

به دادگاه بیایند. برای مطالعه متن بازجویی‌ها توسط وکیل متهم از ساعت ۱۲:۳۰ تا ۱۳:۳۰ تنفس اعلام شد. بعد از تنفس صدی در پاسخ به سئوالات رییس دادگاه گفت: من آن دو نفر را نه به اسم کوچک و نه به اسم خانوادگی نمی‌شناسم. این دو برای شریف محمدی کار می‌کردند. مدتی بعد از آن که کارم تمام شد یکی از آن‌ها را در کافه آدلون دیدم و فقط با هم احوالپرسی کردیم. این جا نوشته شده من با "اداره کل" آلمان رابطه دارم. معلوم نیست اداره کل چی؟ من چطور می‌توانم چنین ادعایی داشته باشم. من در موقعیتی نیستم که خانواده کسی را از ایران بیاورم. آقای شریف محمدی باعث شده که این دو نفر این حرف‌ها را بزنند.

پایان چهارمین جلسه دادگاه ساعت ۱۳:۳۷

پنجمین جلسه دادگاه

ساعت ۹:۳۰ روز چهارشنبه ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۳ دادگاه شروع به کار کرد.

شهادت محمود صبوری

شاهد در پاسخ سئوالات گفت: من محمود صبوری سی و سه ساله در رشته‌ی ... در ... کارم خرید و فروش آهن در بازار بود. حدود پنج ماه پیش در کافه رستوران آدلون با آقای صدی آشنا شدم. چون آقای شریف محمدی کارگر نداشت، یک دو بار از من خواست آن جا کار کنم. بله من با دوستم آقای حیدری به این کافه رفتیم. پشت بار یک خانم ایرانی کار می‌کرد. بله خانم پروین. بله من با صدی صحبت کردم، راجع به مسایل سیاسی ایران. من احتیاج به کمک داشتم مشکل مربوط به زن و بچه‌ام بود. او گفت فتوکپی کاغذ شناسایی که پلیس آلمان صادر کرده است را می‌خواهد. بله من حدود یک سال و دو سه ماه است که در آلمان هستم، هنوز جواب نگرفته‌ام. چون شریف محمدی دوست برادرم بود که در هامبورگ هتل داشت و اکنون ساکن آمریکا است پیش آقای شریف رفتم. نه آقای صدی نیامد با من صحبت کند. من با او سر صحبت را باز کردم. بله وقتی مساله دادن فتوکپی مطرح شد آخرین باری بود که او را دیدم. بله در همین روز بود که یک خانمی بله خانم پروین به صدی گفت پلیس برای دستگیری شما آمده بود چون خانمی علیه شما شکایت کرده است. بله خانم پروین همان روز به صدی گفت که پلیس به دنبالش است.

بله صدی گفت اداره‌ی کل. من نمی‌دانم کدام اداره‌ی کل را می‌گفت. من از جریان‌های این جا خبر ندارم. او گفت رابطه دارد. بله من گفتم فرزندانم. بله درست است نوشته‌ام یک پسر و یک دختر دادم. بله حدود یک سال پیش

خدا را شکر که می‌توانیم همه‌ی فعالیت‌های آن‌ها را تحت نظر داشته باشیم.

دومین نماینده‌ی دادستانی به شرح زندگی صدری و فعالیت‌های او در ساواک و اوواک پرداخت. جزئیات فعالیت‌های او را بنا بر گزارش‌های خود او و آن چه شاهدان در دادگاه گفته بودند ذکر کرد و گفت: در تمامی گزارش‌هایی که به ایران فرستاده مساله مرکزی پول بوده است. نماینده دادستانی سپس گفته‌های شاهدان در دادگاه را ارزیابی کرد و نتیجه گرفت که صدری تا هنگام دستگیری به جاسوسی مشغول بوده است.

سپس برنو یوست سومین قسمت کیفرخواست را خواند. او گفت جرم صدری منطبق بر ماده ۹۹ قوانین جزایی آلمان است. این قانون می‌گوید: "کسی که (۱) برای سازمان اطلاعاتی یک نیروی خارجی با دادن یا انتقال حقایق، اشیا یا اطلاعات فعالیت‌هایی علیه آلمان فدرال انجام دهد یا (۲) در مقابل سازمان اطلاعات یک نیروی خارجی یا افراد واسطه‌اش آمادگی خود را اعلام کند، به مجازات تا ۵ سال زندان یا جریمه نقدی محکوم می‌شود...". نماینده دادستانی اوضاعی که قانون در آن وضع شده بود، تغییر شرایط در آلمان و تغییراتی که در شمول قانون طی سال‌ها پدید آمده پرداخت و گفت: کسانی که به دلایل سیاسی، فرهنگی یا قومی به آلمان آمده‌اند همان قدر تحت حمایت قوانین آلمان هستند که شهروندان آلمانی. نمونه **محمدی** (خلبان رفسنجانی که در هامبورگ ترور شد) و **میکونوس** نشان می‌دهند که با این فعالیت‌های جاسوسی جان افراد ساکن آلمان و از این رو امنیت آلمان به خطر می‌افتد. می‌توان به نمونه حزب الله که رهبریش در دست ایران است توجه کرد. **حزب الله در آلمان باید مورد مراقبت دائم باشد** چنان که به طور قانونی هم تحت مراقب هست. این به خاطر امنیت آلمان است. سلطنت طلبان از سازمان‌های مهم اپوزیسیون ایران در آلمان و اروپا هستند و مثلاً می‌دانیم دکتر گنجی رئیس سازمان درفش کاویانی در معرض خطر ترور قرار داشت.

در مورد مقدار جرم هر چند گزارش‌هایی که صدری به ایران فرستاده به ظاهر پیش پا افتاده به نظر برسند اما اوواک بر اساس همین جزئیات فعالیت‌های تروریستی خود را سازمان می‌دهد. تا کنون حداقل یک مورد نشان داده است که این کارها می‌تواند نتایج مرگبار داشته باشد.

حقایق نشان می‌دهند که صدری تا سال ۲۰۰۳ برای پول برای اوواک کار می‌کرده است و داستان‌های مربوط به تحت فشار قرار داشتن خانواده اش تنها برای جازدن مجرم به جای قربانی است. اما این که صدری توانسته از

فیلمبرداری کند اما دوربین رو به سخنرانان باشد و از حاضران و تماشاچیان فیلمبرداری نشود. من به چند نفر از دوستان هم گفتم مواظب باشند که دوربین را رو به حاضران در جلسه نگیرند. در تنفس بیرون سالن سخنرانی چند نفر با او درگیر شدند، فیلم را از او گرفتند و ما مانع ادامه فیلمبرداری او شدیم. پایان شهادت ۱۲:۲۰

رئیس دادگاه از وکیل متهم و دادستان پرسید آیا موافقت از شهادت افراد دیگر صرفنظر کنند. هر دو طرف موافقت کردند. آنگاه برای مشاوره در مورد خواندن کیفرخواست و آخرین دفاع متهم تنفس اعلام شد. ساعت ۱۴:۰۷ دادگاه رسمیت یافت

کیفرخواست دادستانی

کیفرخواست دادستانی در سه قسمت تنظیم شده بود.

برنو یوست در اولین قسمت کیفرخواست گفت این سومین دادرسی علیه اوواک ایران در برلین است. دادرسی معروف به دادگاه میکونوس، دادرسی علیه حمید خرسند و دادرسی حاضر. در هر سه مورد اتهام تعقیب و جاسوسی افراد اپوزیسیون ایران برای ترور آن‌ها بوده است. اولین بار علیه کردها، دومین بار علیه مجاهدین و این بار علیه سلطنت طلبان. در آوریل ۱۹۹۷ حکم دادگاه میکونوس اعلام شد و منجر به قطع رابطه‌ی دیپلماتیک کشورهای اروپایی با ایران و خروج دیپلمات‌های این کشورها از ایران شد. اما دولت ایران علی‌رغم این امر به فعالیت‌های اطلاعاتی خود علیه اپوزیسیون در خارج از ایران ادامه داد. ایران با پیگیری به این کار مشغول است. این بار ما با نمونه **صدری** روبرو هستیم. او به عنوان جاسوس شاهنشاهی علیه دانشجویان فعالیت می‌کرد و بعد از انقلاب بنا به اقرار خودش از سال ۱۹۹۱ برای اوواک فعال بوده است و در دادگاه معلوم شد این کار تا هنگام دستگیری در ژوئیه ۲۰۰۳ ادامه داشته است. او در این مدت سعی کرده همکاران سابق خود را برای فعالیت در اوواک عضو گیری کند تا تعقیب و جاسوسی از اپوزیسیون همچنان ادامه یابد. او با توجه به سابقه‌اش به عنوان جاسوس شاهنشاهی به خوبی می‌دانست این اطلاعات چگونه مورد بهره برداری مقامات ایران قرار می‌گیرد. نوع بهره برداری از این اطلاعات را یک بار فلاحیان وزیر وقت اوواک چنین اعلام کرد: "ما به عملیات خود ادامه داده‌ایم. در حال حاضر آن‌ها را تعقیب می‌کنیم و در خارج از کشور آن‌ها را به طور مداوم تحت نظر داریم. ما در ارگان مرکزی آن‌ها نفوذ کرده‌ایم و از فعالیت‌های آن‌ها مطلع هستیم.

نگرفتم. من هیچ صحبتی راجع به وضع آن‌ها نکردم و این آقای حیدری را برای اولین بار در این جا دیدم. چون شریف به آن‌ها کار داده و کار می‌دهد این حرف‌ها را به آن‌ها دیکته کرده. آن‌ها هم به خاطر کار برای شریف این حرف‌ها را می‌زنند. در مورد مجد امین، من به او تلفن نکردم بلکه او به من تلفن کرد و اطلاعات در مورد انجمن پژوهشگران را هم برای خودم می‌خواستم.

در پایان دادستان ترجمه‌ی آلمانی اهداف و برنامه‌ی جلسه انجمن پژوهشگران در ۲۷ نوامبر ۲۰۰۱ را در اختیار دادگاه قرار داد. این متن در دادگاه خوانده شد.

پایان پنجمین جلسه دادگاه ساعت ۱۵:۴۵

ششمین جلسه دادگاه

ساعت ۱۳:۰۰ روز دوشنبه ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۳ دادگاه شروع به کار کرد.

شهادت محمد شمس

رئیس دادگاه به شاهد گفت موضوع شهادت شما انجمن پژوهشگران ایران و بخصوص سمینار سال ۲۰۰۱ این انجمن در برلین می‌باشد. شاهد در پاسخ به سئوالات گفت: مهندس و مترجم رسمی هستم. انجمن پژوهشگران ایران به مسایل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران می‌پردازد و جلسات متعددی در ۱۰ سال گذشته داشته است. چون کسانی که در مسایل اجتماعی - اقتصادی ایران تحقیق می‌کنند عضو آن هستند انجمن پژوهشگران نامیده شده است. نمی‌توانم بگویم این انجمن از آغاز سیاسی بوده اما این انجمن همیشه مورد حمله‌ی نشریات چاپ ایران بوده است. مثلاً یک سری برنامه تلویزیونی به نام هویت در ایران تهیه و پخش می‌شد. با استفاده از مطالب این برنامه‌ها چند جلد کتاب هم در ایران به همین نام منتشر شد. در این سری برنامه‌ها چندین بار به این انجمن حمله شده و بعضی از اعضای آن را به نام ذکر کرده و آن‌ها را جاسوس سیا و موساد و ام ای ۶ خواندند. ما در نوامبر ۲۰۰۱ یک سمینار در خانه‌ی فرهنگ‌های جهان در برلین داشتیم. در این سمینار طیف وسیعی از اپوزیسیون از سلطنت طلبان تا چپ‌ها در کنار هم به سخنرانی و بیان نظرات خود پرداختند. به جلسات به آرامی برگزار شد اما بیرون سالن درگیری پیش آمد. علت درگیری فیلمبرداری یک نفر از جریان سمینار بود. قبل از سمینار یک نفر که خود را خبرنگار تلویزیون ایران معرفی می‌کرد به ما تلفن کرد و خواست از مراسم گزارش تلویزیونی تهیه کند. قرار شد نیم ساعت قبل از برنامه بیایند. او آمد و یک نفر را که خود را **الله وردی نیججه** (شخصی که در دادگاه میکونوس معروف به شاهد ب بود) معرفی کرد همراه آورد. این شخص در سالن فیلمبرداری می‌کرد. قرار شد که از برنامه

دریافت می‌کرده و مقدار مبالغ دریافتی از نکاتی است که در تمامی گزارش‌های او مطرح بوده است. در مورد فعالیت‌های جاسوسی صدری پس از سال ۱۹۹۸ تا هنگام دستگیری با توجه به مجموعه‌ی تماس‌های او در این مدت، هیات قضات به این نتیجه رسیده است که تا هنگام دستگیری فعال بود و تماس‌های متعددی با افراد اپوزیسیون داشته، این تماس‌ها در مجموع در خدمت کار جاسوسی او بوده است.

سپس طی یک بحث حقوقی طولانی این نتیجه اعلام شد که فعالیت جاسوسی صدری قبل از سال ۱۹۷۹ (در زمانی که مسئول ساواک کنسولگری ایران در برلن برای تعقیب و مراقبت از دانشجویان اپوزیسیون ایران بود) جرم محسوب نمی‌شود، اما فعالیت جاسوسی شناخته شده‌ی او از ۱۹۹۱ تا هنگام دستگیری مشمول قانون فعالیت مخفی به نفع یک نیروی خارجی منطبق با ماده ۹۹ قوانین جزایی آلمان است و چون مجازات مالی عملاً مجازات نخواهد بود چون این مبلغ به هر صورت پرداخت خواهد شد، مجازات دو سال و شش ماه برای او در نظر گرفته می‌شود.

متهم می‌تواند طی یک هفته تقاضای تجدید نظر کند و یک ماه بعد از اعلام کتبی حکم، تقاضای خود را به کمک وکیل مدلل سازد. تا هنگام قطعی شدن حکم وی باید هر هفته دو بار خود را به پلیس معرفی نماید. متهم دو سال و نیم محکومیتش را می‌تواند در زندان آزاد (براساس این حکم زندانی می‌تواند مدتی از شبانه روز را در زندان و زمان باقی مانده را در بیرون از زندان بماند.) بگذراند.

هست من تقاضای ۱۸ ماه زندان تعلیقی می‌کنم.

آخرین دفاع ایرج صدری

سپس متهم برخاست و گفت من از کار خود پشیمانم و از دوستان و همکاران خود خجالت می‌کشم و از همه‌ی آن‌ها معذرت می‌خواهم. من تا سال ۱۹۹۸ جاسوسی می‌کردم و از این کارم بسیار خجالت زده هستم، مرا ببخشید.

جلسه بعد و روز اعلام حکم ۲۹ سپتامبر

هشتمین جلسه دادگاه ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۳

ساعت ۱۳:۰۰ روز دوشنبه ۲۹ سپتامبر ۲۰۰۳ دادگاه شروع به کار کرد.

پس از رسمیت یافتن دادگاه قاضی وایس پروت رییس دادگاه عالی برلن حکم را اعلام کرد: متهم به جرم جاسوسی در اپوزیسیون ایران به نفع دولت جمهوری اسلامی به دو سال و شش ماه زندان محکوم می‌شود. این مدت زندان قابل خرید نیست.

در حکم به طور مفصل به یک یک موارد اتهام کیفرخواست و دفاعیه متهم و وکلایش اشاره شد. گزارش‌هایی که صدری به ایران فرستاده و فتو کپی آن‌ها در اختیار دادگاه است، ملاقات‌های متعدد او با حسن مرادی مسئول واواک در کنسولگری ایران در برلن مورد ارزیابی قرار گرفت. در ارزیابی فعالیت‌های جاسوسی صدری دستمزدی که دریافت کرده بود اهمیتی ویژه داشت. صدری برخلاف ادعایش برای فعالیت جاسوسی خود دستمزد

سال ۱۹۹۸ که جاسوس بودنش برای سلطنت طلبان روشن شده به کار خود در میان آن‌ها ادامه دهد نشان سهل‌انگاری آنان است.

بنا بر بند یک ماده ۹۹ قوانین جزایی تقاضای ۲ سال و ۴ ماه زندان برای او داریم. پایان ساعت ۱۵:۰۵

هفتمین جلسه دادگاه

ساعت ۱۳:۰۰ روز سه شنبه ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۳ دادگاه شروع به کار کرد.

در ابتدای جلسه رئیس دادگاه گفت برای مدت کوتاهی دو باره وارد پروسه دادرسی می‌شویم و رو به متهم و وکلایش گفت: تا کنون بنا بر ادعای دادستانی اتهام جاسوسی مربوط به سالهای ۱۹۹۸ تا ۱۹۹۸ بوده است اما با توجه به مدارک جدید و کیفرخواست دادستانی که در جلسه روز گذشته خوانده شد، این زمان می‌تواند تا سال ۲۰۰۳ در نظر گرفته شود. سپس دادرسی خاتمه یافت و وکیل متهم به آخرین دفاع پرداخت.

آخرین دفاع وکیل متهم

من باید به دو سؤال مهم جواب دهم اول آیا متهم آزادانه تصمیم به جاسوسی گرفته و دوم آیا فعالیت جاسوسی او بعد از ۱۹۹۸ ادامه داشته است. در مورد سؤال اول هیچ مدرکی که نشان دهد متهم شخصاً تصمیم به جاسوسی گرفته مطرح نشده است. مسائل مالی نیز در سطح نازلی بوده و موضوع خانه هم بسیار مبهم است پس من نتیجه می‌گیرم که متهم بر اثر فشار بر خانواده‌اش مجبور به جاسوسی شده است.

در مورد سؤال دوم، دادستانی نتوانست هیچ شاهد جدی ارائه کند. دو شاهد مهم دادستانی خانم آلپانیان و آقای شریف محمدی بودند. صحبت‌های خانم آلپانیان می‌تواند مربوط به سال ۱۹۹۸ باشد نه ۱۹۹۹ و آقای شریف محمدی یک شاهد دروغگو بود و برای تسویه حساب با متهم به هر دری زد. به نظر من مشکلات مالی که او و متهم دارند عامل اصلی این تسویه حساب بوده است. به نظر من شهادت او فاقد کمترین ارزش است. در مورد دو شهادی هم که او معرفی کرد، شریف محمدی آن‌ها را اجیر کرده تا به زیان موکل من صحبت کنند. باید اشاره کنم خانم آلپانیان در فوریه ۲۰۰۳ از متهم شکایت کرد، خانه او را هم پلیس بازرسی کرده بود، یعنی متهم از این زمان از موضوع مطلع است پس بسیار ابلهانه است اگر فکر کنیم متهم چند ما بعد در ژوئیه ۲۰۰۳ با دو متقاضی پناهندگی کار جاسوسی می‌کرده است. با توجه به این نکات و این که متهم خود اقرار کرده و پشیمان هم

کنگره اکثریت و موضع ما

سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت در کنگره فوق العاده خود که در تاریخ ۲۴ تا ۲۷ سپتامبر برگزار شده است، در پی یک دوره تلاش‌های نظری و تجربه عملی، سندی را تحت عنوان «برای استقرار یک جمهوری دموکراتیک، سکولار و فدرال به جای جمهوری اسلامی» به تصویب رسانده است که در آن، نرمش‌ها، ناروشتایی‌ها و عدم صراحتی که در اسناد پیشینش در قبال جمهوری اسلامی وجود داشت را به سود سیاست نفی کلیت رژیم برطرف نموده است. سازمان اکثریت با این اقدام، گام موثری در جهت نزدیکی و همگرایی با نیروهای برداشته است که می‌کوشند مبارزه مردم برای استقرار رژیمی دموکراتیک در ایران را از طریق برداشتن مانع اصلی آن یعنی جمهوری اسلامی، تقویت کنند.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران در آخرین نشست خود، سند سیاسی مصوبه کنگره فوق العاده سازمان اکثریت را بررسی کرده و آن را در چارچوب سیاست‌های ائتلافی خود دانست و ضمن خشنودی از تصمیمات سیاسی این کنگره، اعلام آمادگی نمود که به سهم خود در جهت همکاری با این نیرو گام بردارد و همچنین تاکید کرد که سیاست گفتگو و تبادل نظر و همفکری برای هماهنگ کردن گام‌ها و اشتراک در دیدگاه‌ها را از این پس پی خواهد گرفت.

امیدواریم مبارزه متحدانه نیروهای ترقی خواه بتواند در به زیر کشاندن رژیم که از اعماق قرون سر برآورده و وجود و حضور و برجایش را از پراکندگی ما دارد، موثر افتد.

هیات اجراییه سازمان اتحاد فداییان خلق ایران

اول آبان ماه ۱۳۸۲ - ۲۳ اکتبر ۲۰۰۳

صحنه انتخابات هفتمین دور مجلس ، مناسب ترین فرصت برای ملیونها ایرانی ست تا بر " مشروعیت نظام " مهر پایان بزنند

رضا اکرمی

می آید. حال اگر این " شورای محترم " شبیه موارد مشابه چنین نکرد و در عوض، سؤال کننده، به جرم تشویش اذهان عمومی و توهین به مقام رهبری و منصوبات وی به پای میز محاکمه کشیده شد، لابد برای رئیس جمهور و کمسیون اصل ۹۰ وظیفه ای حاصل می شود تا برای وی ملاقات یا مرخصی ایی از زندان دست و پا نماید.

اصلاح طلبان حکومتی البته برای پیش برد این سیاست کار زار تبلیغاتی خاص خود را نیز دارند. آنها در دوره پیش رو، بدون اینکه به کته مشکلات و عوامل موجود در بن بست سیاسی کنونی بپردازند، سعی خواهند کرد خود را در کانون فشارهای جناح اصلاح طلب بنمایانند. تا اولاً : تنفس محدود کنونی در برخی از عرصه های مدنی و اجتماعی را ناشی از حضور فعلی خود در ارگانهای -ولو بی قدرت- حکومت وانمود نمایند و ثانیاً : جای خالی اپوزیسیون در صحنه انتخابات را از آن خود سازند.

اما به نظر می رسد این حنا در میان مردم دیگر رنگ باخته باشد . مردم چنانکه در انتخابات شوراها نشان دادند نه عقد اخوت با افراد، بلکه با اعمال آنها می بندند. آیا تمامی نیروهای اپوزیسیون رژیم هم همین امر را منشأ تصمیم خود در اتخاذ سیاست در قبال انتخابات پیش رو قرار خواهند داد ؟ موضوعیست که باید تحقق آنرا آرزو کرد ،اما جواب آن از هم اکنون روشن نیست.

واما صاحبین اصلی قدرت در جمهوری اصلی چه راه کاری را در پیش گرفته اند؟

اینان همانطور که می دانیم دیرتر به صحنه کارزار وارد شدند ، ولی چنانکه اقدامات چند روز گذشته نشان می دهد ، قرار است پر قدرت بتازند.

انحصارطلبان که تا چند ماه پیش تصورشان این بود که با رای ده تا پانزده در صدی هم می توان کشور را اداره کرد. و اگر در تهران توانستیم با آراء ۱۵درصد، شورای شهر را در اختیار بگیریم چرا نتوانیم با یک دست کردن

مقاومت قدرتمندانه در جامعه است. برای آقای محمد رضا خاتمی که زمان بازهم کوتاه تر شده است و " خرما بر نخیل ". تنها این می ماند که کشف شهود نموده و اعلام دارد که مشکل ساختاری عمل می کند. برای چنین مشکل ساختاری ، چه باید کرد ؟ آیا شما خود بخشی از همین مشکل یا به عبارت واقعی تر معضل نیستید؟ وسئولاتی دیگر از این دست بارها طرح شده اند و همانطور که می دانیم کمترین پاسخ قانع کننده ای از جانب مسئولان دولتی و حزبی "جبهه دوم خرداد" به مردم داده نشده است. و کمترین انتظاری نیز نباید داشت که تا جائی که به اراده سیاسی چنین "نخبه گان" و "رهبران اصلاحاتی" مربوط می شود معجزه ای رخ دهد.

با توجه به عملکرد شش سال گذشته این جناح از حکومت. و با توجه به اینکه مشغله اصلی رهبران این جناح حتی بیش از جناح دیگر شریک در قدرت، حفظ "مشروعیت نظام" می باشد. -چون به عواقب رسمیت یافتن عدم مشروعیت موجود واقف ترند - می توان پیش بینی کرد که آنها طی چند ماه باقیمانده نه آماده مقابله و چنگ و دند ان نشان دادن جدی به انحصار طلبان می باشند و نه آماده کنار کشیدن و واگذار کردن صحنه ، که : "علی بماند و حوض اش".

بنا بر این، آنها تلاش خواهند کرد به هر ترتیب شده در صحنه انتخابات باقی بمانند. با چانه زنی از دامنه حذف کاندیداهای خودی بکاهند. اگر امکان پذیر گردد برای دمکراتیک تر نشان دادن چهره رژیم از حضور عناصری از اصلاح طلبان پیرامون حکومت، پشتیبانی نمایند وحد اکثر این گفته محمد خاتمی در مصاحبه مطبوعاتی به تاریخ پنج شنبه ۲ مرداد در جمع خبرنگاران را راهنمای عمل خود سازند که گفته است ، "در مسئله انتخابات باید حداکثر حقوق ملت برای انتخاب کردن و انتخاب شدن رعایت شود. اصل اعتماد بر ملت وجود داشته باشدو شورای محترم نگهبان نیز که حق نظارت دارد، باید مستنداتش مدون و مشخص باشد که از کدام نهاد و تشکیلات

حدود پنج ماه به انتخابات هفتمین دور مجلس شورای اسلامی باقی مانده است. اگر چه، سوت آغاز مبارزات انتخاباتی از جانب محمد خاتمی ، رئیس جمهور اسلامی زده شد اما آنچنان که انتظار می رفت کارزارچندانی از سوی هواداران وی در "جبهه اصلاحات" براه نیافتاد. شاید عمده ترین دلیل این انفعال را به توان بی چشم اندازی آنها، نسبت به امکان تغییر روحیه مردم و جلب مشارکت آنها در مقایسه با انتخابات شوراهای اسلامی، ارائه بیلانی ملموس و قابل قبول دانست. از همین رو رهبران اصلی این جناح، همچون آقایان بهزاد نبوی و محمد رضا خاتمی ، طی مصاحبه هائی تلاش کردند تا شرکای حکومتی، در جناح رقیب را متوجه عواقب شکاف حاکمیت - ملت نموده و شرایط خود را جهت پر کردن چنین شکافی اعلام نمایند . آقای بهزاد نبوی نایب رئیس اول مجلس در مصاحبه ای که به تاریخ ۲۵مرداد در رسانه ها منتشر شده است به درستی می گوید "یکی از دلایلی که مردم پای صندوق نمی آیند، این است که آنها اطمینان ندارند که آمدن شان حاصلی دارد. احساس می کنند اگر مجلسی تشکیل شود و نگذارند خواسته های اساسی آنها را تامین کند، رای شان بی خاصیت است." و در هفته گذشته محمد رضا خاتمی نایب رئیس دیگر مجلس که حزب وی به برکت شرایطی استثنائی، پیروز اصلی انتخابات ششمین دوره مجلس گردید، در جمع جوانان منتسب به "جبهه مشارکت" سخنی دارد بدین مضمون که مجلس در این دوره به وظایف اش عمل کرده است اگر مشکلی وجود دارد از عدم قدرت آن می باشد که هشتاد در صد اختیارات در دست نهادهای انتصابی است .

اگر آقای نبوی ، گرم کردن تنور انتخابات، در این "فرصت کم وزمان کوتاه" را در گرو تحقق این استراتژی ایی می داند که در این فرصت باقی مانده، حرکت اصلاحی با تمام قدرت پیش برود تا مردم احساس کنند رای شان قادر به انجام تحولات و یا حد اقل

ضرب الاجل برای جمهوری اسلامی

بقیه از صفحه ۲

اینان ظاهراً به تحویل سوخت از سوی روسیه اطمینان ندارند و یا اینکه اساساً آن را ناکافی می‌دانند و بنابراین بر تولید اورانیوم غنی شده در داخل تأکید می‌کنند. این ماده، چنان که معلوم است، می‌تواند نهایتاً برای مقاصد نظامی نیز مورد استفاده قرار گیرد.

اما تعیین ضرب‌الاجل برای جمهوری اسلامی، بهانه و فرصت مناسبی را برای دار و دسته خامنه‌ای فراهم کرده تا بیش از پیش در برابر آمریکا شاخ و شانه کشیده و ضمناً مبارزه به اصطلاح ضد استکباری خود را به رخ رقیبان حکومتی‌شان بکشند. جنتی، در خطبه‌های نماز جمعه، تحت عنوان این که با امضای پروتکل الحاقی، خارجی‌ها می‌آیند همه جای ما را و حتی جاهایی را که ربطی به برنامه اتمی ندارد، می‌گردند، نه فقط مخالفت خود را با امضای آن پروتکل اعلام کرد بلکه اساساً خواستار خروج ایران از "پیمان منع گسترش" شده و کره شمالی را به عنوان الگویی در این زمینه توصیه کرد. عناصر ریز و درشت این جناح، از میرسلیم گرفته تا فلاحیان، پشت تریبون آمده و گفتند که ایران نباید زیر بار خواست اژانس بین‌المللی برود. گردانندگان "کیهان" پذیرش پروتکل الحاقی را "سند ننگین" قلمداد کرده و حتی خواهان قطع رابطه ایران با کانادا، ژاپن و استرالیا شدند. رفسنجانی، در سخنان خود در نماز جمعه تهران در ۲۱ شهریور، ضمن حمله شدید به فشارهای خارجی در این زمینه، پیوسته به پروتکل مزکور را به قراردادی تحمیلی تشبیه کرد که در "عهد بوق" هم سابقه نداشته است. "رهبر" رژیم هم، سروصدا و جنجال بین‌المللی بر سر این مسئله را، طبق معمول، ناشی از ترس قدرتهای بزرگ از تبدیل شدن ایران به "الگوی جهانی"، و همکاری آمریکا و اروپا در این مورد را هم به خاطر "دشمنی با اسلام" به حساب آورد. رواج بیشتر این گونه رجزخوانی‌ها و ماجراجویی‌ها از جانب سردمداران رژیم، در این مقطع، البته بی‌ارتباط به موقعیت کنونی آمریکا در منطقه و گیرافتادن لشکریان آن در مخصه و مهلکه عراق نیست. لکن همان طور که تجارب دو دهه گذشته نیز بروشنی نشان داده، این قبیل تشنج آفرینی‌ها و مناقشه طلبی‌ها همواره به زیان مردم و برخلاف مصالح جامعه ما بوده و هست.

در همین حال، به دنبال واکنشهای متناقض و جر و بحث فراوان، سرانجام جمهوری اسلامی پذیرفت که بازرسی مأموران اژانس بین‌المللی از تأسیسات اتمی کشور از سرگرفته شود. سفر هیات بازرسان قرار بود در ۶ مهر (۲۸ سپتامبر) آغاز شود. اما این مسافرت، بنا به درخواست ایران، یک هفته به تأخیر افتاد و در این فاصله، مقامات دولتی اعلام کردند که این بازرسی شامل تأسیسات شرکت "کالای الکتریک" در تهران نخواهد بود. طبق اظهار مسئولان ایرانی، قرار است این دور از بازرسی‌ها از روز پنج‌شنبه آینده، ده مهر، شروع شود.

جامه عمل پوشد. بر کسی پوشیده نیست که جمهوری اسلامی همواره از پیچیدگی خاصی بر خوردار بوده است. در این رژیم نه محصول انتخاب مردم، که ریاست جمهوری باشد و یا مجلس، بلکه این نتیجه انتخابات یا به عبارت دیگر نحوه حضور مردم در پای صندوقهای رای بوده است که نقش تعیین کننده یافته است. بیهوده نیست که هنوز هم آیت اله خامنه ای از مردم می‌خواهد تا به جهانیان ثابت کنند که همچنان در صحنه اند. درست در همین جاست که باید چنین "برائتی" را از رژیم استبدادی حاکم به جهان نشان داد. و در تحریمی همه جانبه به "مشروعیت" مورد ادعای رژیم پایان داد. و البته این امر با نرفتن یکپارچه پای صندوقهای رای حاصل می‌شود و نه پشتیبانی از این کاندیدا به منظور رد دیگری و یا "حضور پر قدرت" دادن رای به کسانی که از طرف شورای نگهبان رد میشوند" چنانکه در بعضی از رهنمودها آمده است.

برای موفقیت این تاکتیک باید از هر امری که باعث کشاندن مردم به پای صندوقهای رای، صرفاً جهت بیان اعتراض و نه انتخابی آزاد شود جدا جلوگیری کرد. به نظر میرسد دوره علم کردن مکلا در مقابل معمم، زن در مقابل مرد، سنی در مقابل شیعه، جانبداری از این یا آن طرح تقسیمات کشوری که در بسیاری موارد کاربرد معینی داشته اند، باید به پایان رسیده باشد.

سلب مشروعیت تمام و کمال، هم خود مردمی که در این مبارزه شرکت کرده اند را در مقابل وظایف جدیدی قرار می‌دهد، و هم نهادهای بین‌المللی را متوجه مسئولیتهای خود در جهت پشتیبانی از حق حاکمیت مردم می‌نماید.

تا جائیکه به اپوزیسیون خارج از کشور مر بوط می‌شود به نظر می‌رسد دستیابی به توافق در این زمینه بیش از هر زمان میسر است. صدای واحد و تبلیغات واحد حتی قبل از توافق در پشت میز مذاکره و یا بر روی کاغذ می‌تواند از هم اکنون در دستور کار احزاب، سازمانها، چهره‌های سرشناس اپوزیسیون قرار گیرد.

همه اندام‌های رژیم، به جای تن دادن به بحثهای ناشی از تهاجم فرهنگی دشمن، پیرامون دمکراسی و کذا و کذا به "تامین معیشت مردم" و مآلاً کم کردن شکاف آنها با حکومت بپردازیم، به نظر می‌رسد که با هماهنگ تر شدن سیاست کشورهای اروپا و آمریکا و حتی ژاپن و استرالیا و روسیه در قبال رژیم از سوئی و احتمال توافق کم هزینه با جناح دیگر حکومت بویژه ایجاد شکاف در آنها و جذب "مجمع روحانیون مبارز" از سوی دیگر، عدم حضور مردم در انتخابات در شرایط کنونی را مخاطره آمیز یافته اند و در صدد تا عقب ماندگی ماه‌های گذشته را جبران نمایند.

این جناح که منبع اصلی قدرتش سال‌هاست به ارگانهای انتصابی حکومت منتقل شده است، ترجیح داد تا دعوت "پر نشاط" مردم در پای صندوقهای رای را به اجلاس ملاحی گرد آمده در مجلس خبرگان بسپارد، و پس از آن نوبت به رهبر منصوب آن‌ها میرسد که در جمع همین خبرگان اظهار امیدواری می‌کند که روز اول اسفند به نمایش پشتیبانی مردم از حکومت اسلامی تبدیل شود.

اما اینان نیز اهرم تبلیغی خاص خود را دارند و سالها از آن نان خورده اند، شورای نگهبان در تلاشی بیهوده در صدد بود تا تاریخ انتخابات را به روزهای سوگواری محرم منتقل کند تا شاید مردم را از مسجد و تکایا به پای صندوقهای رای بکشاند که موفق نشد. و فعلاً حساسیت اوضاع در پشت مرزها و امکان دخالت خارجی در کشور را بر جسته می‌کند تا شاید فرجی حاصل شود. گو اینکه این حربه‌ها نیز مدت‌هاست از کار افتاده اند و بعضاً به نتایج عکس منجر می‌شوند.

در چنین اوضاعی هرگاه اتفاق غیر قابل پیش بینی رخ ننماید، چیزی که از ما ایرانیان بعید نیست. محتمل‌ترین واکنش مردم در قبال انتخابات هفتمین دوره مجلس تحریم گسترده آن خواهد بود. احتمالی که می‌بایست در جهت تحقق آن با تمام توان کوشید.

تحریم که در شکل اقدامی است انفعالی، در اوضاع کنونی کشور، هرگاه به تاکتیک تمامی نیروهای اپوزیسیون و اکثریت عظیم مردم تبدیل شود می‌تواند به بخش اول اهداف تمامی آنها که از "رفراندوم ساختار شکن" یا "جمهوری اسلامی آری یا نه" سخن می‌گویند

در مجلس بعدی که وزیر و وکیل هم خط شان به قدرت برسند. چشمشان بیشتر به رفسنجانی است تا این راه را برای آن ها هموار کند. از طرف دیگر مردم به « جنبش اصلاحات » به شدت بدبین هستند و جناح مشارکت برای ایجاد انجمن های صنفی باب طبع خود آدم باتجربه ندارد. فعالین کارگری هم به آن ها روی خوش نشان نمی دهند. ایجاد تشکل های کارگری آدم می خواهد. با چند نفر آدم کرایه ای و چند نفر کامیون دار و آوردن آدم از میادین میوه و تره بار نمی شود تشکیلات سراسری مقابل خانه کارگر راه بیاندازند. روی کاغذ می ماند. کاریکاتور می شود. همان طور که شده است. شوراهای اسلامی هم بین کارگران طرفدار ندارند ولی آن ها فعلا با تجربه تر و متشکل تر هستند. امکان کنار آمدن آن ها با انجمن های صنفی مشارکتی ها برای جلوگیری از قدرت یابی تشکل مستقل کارگری وجود دارد چون هر دو دولتی اند و به یک نظام مربوط می شوند. ارزیابی من این است که اگر سندیکالیست های منفرد و



غیر رژیم می در ایجاد انجمن های صنفی دخالت نکنند اصلا این حرکت روی کاغذ خواهد ماند. در عوض اگر عناصر پیشرو و سندیکالیست های منفرد فکر راه سوم یعنی زدن تشکل مستقل از این دو جریان باشند امکان موفقیت دارند و هر گونه همکاری با هر کدام از این دو جریان دولتی لطمات جبران ناپذیری به طبقه کارگر خواهد زد.

چه تعریفی شما از تشکل های مستقل (شورا ، سندیکا، اتحادیه) کارگری دارید؟

تشکل مستقل کارگری تشکلی است که مستقل از دولت ایجاد می شود. اگرچه فعالین و اعضای احزاب در آن فعالند اما این تشکل مستقل از احزاب است و به نیروی کارگران و توسط خود آن ها اداره می شود. عالی ترین شکل تشکل کارگری شورا است که ابزار حکومت کارگری می باشد. ولی تشکیل شورا شرایط مشخصی دارد و طبقه کارگر برای ایجاد آن باید از قدرت طبقاتی برخوردار باشد. اما شورا تنها شکل تشکل یابی کارگری نیست. بنا بر اوضاع و شرایط مختلف ، کارگران دست به ایجاد انواع متنوع تشکل از جمله کمیته اعتصاب ، کمیته کارخانه ، سندیکا ، اتحادیه و غیره می زنند. انواع تشکل های توده ای کارگری که به تشکل های صنفی معروف

پاسخ کامل به سؤال شما که متکی برآمار و ارقام باشد کتاب قطوری می شود. ولی بطور مختصر عرض کنم که در کشورهای غربی صنعتی تشکیل طبقه کارگر از کانال پلایش چندباره انجام شده بطوری که در خیلی از این کشورها حتی به نیروی کار مهاجر خارجی هم احتیاج پیدا کرده اند. ولی در کشوری مثل ایران شرایط متفاوت است. بر اثر مهاجرت وسیع از روستاها به شهر از سال ۱۳۴۱ به بعد تا سال ها بخش قبلا شهری در میان کارگران تازه از روستا آمده گم و در نتیجه خواست های کارگری هم رقیق شد. بعد از سال ۵۷ شرایط طبقه کارگر از سال ۴۱ هم بدتر و این مشکل تشدید شد. در دهه ۴۰ تعداد کارگران از روستا آمده به شهر های بزرگ طبق آمار های رسمی بین دو ونیم تا سه میلیون نفر بود و سهم تهران به عنوان مرکز صنعتی ایران از آتن مهاجرت ۸۵۰ هزار نفر بود. ولی بعد از سال ۵۷ مهاجرت به دلایل مختلف ابعاد بسیار وسیعتری پیدا کرده و جمعیت تهران بزرگ سه و نیم میلیونی طی چند سال به چیزی حدود

۱۲ میلیون رسید و جمعیت شهرهای بزرگ دیگر و مراکز استان مثل مشهد ، تبریز ، اصفهان ، شیراز ، کرمانشاه ، اهواز و غیره به سرعت گسترش پیدا کرد. مخصوصا بعد از پایان جنگ بخش اعظم کسانی که از روستاها به جبهه رفته بودند دیگر به روستاهای خود بازنگشتند و جذب مراکز کار در شهرها شدند. در دوره اول ریاست جمهوری رفسنجانی بنا به شرایط خاص اقتصادی عملا روستاها از سکنه خالی شده و مثلا جمعیت تهران و کرج و شهرک ها به یک باره به ۲۰ میلیون رسید. جمعیت شهرنشین به ۷۵ درصد کل جمعیت کشور افزایش یافت. عملا تعداد افراد جویای کار به چندین برابر نیاز بازار کار رسید. کارگران مهاجر با توقع کمتر به هر شرایطی برای کار کردن تن می دهند ، مشکل تر متشکل می شوند ، بیشتر فردگرا هستند و نیروی کار خود را ارزان تر می فروشند. شرایط زندگی آن ها در شهرک های کارگری خیلی وقت ها دست کمی از شرایط روستا ندارد. گیر آوردن کار در شهر بزرگ ترین آرزوی آن هاست و پرواضح است که سازماندهی و تشکل یابی آن ها به نیروی زیادی احتیاج دارد.

با مجموعه توضیحاتی که در بالا اشاره کردید آیا در مقابل تشکل های مستقل انجمن های صنفی کارگری پا خواهند گرفت؟

این انجمن ها اگر با دخالت و توسط کارگران تشکیل نشوند به نیرویی تبدیل نخواهند شد و در بهترین حالت مثل سندیکاهای زرد زمان شاه خواهند بود. مضاف بر این که با کارشکنی حریف یعنی شوراهای اسلامی هم روبرو خواهند بود. خانه کارگر اجازه قدرت یابی به این انجمن ها را نمی دهد و این اخلاص گری را آن قدر ادامه می دهد تا

تشکلات مستقل کارگری که مستقل از دولت و تشکل های دولت ساخته بوده و به بازیچه احزاب تبدیل نشده و به دست خود کارگران ایجاد و اداره شود ، امری حیاتی است.

طبقه کارگرایران در مبارزات خود از چه شیوه هایی استفاده می کند؟

طبقه کارگر با وجود همه این ضعف ها در همین چند سال اخیر مبارزات خود را به اشکال مختلف به پیش برده است. کشاندن مبارزات و اعتراضات به بیرون از کارخانه ، بستن خیابان ها و جاده ها ، تحصن در مقابل مجلس و ادارات دولتی ، اشغال دفاتر مرکزی واحدهای تولیدی که اکثرا در مراکز شهرها قرار دارند و خیلی وقت ها کارگران با حضور خود در مقابل این نهادها عملا ترافیک را مختل کرده و مردم را از اعتراض ، اعتصاب ، تحصن و مبارزات خود باخبر می کنند. اعتصاب غذای کارگران بهشهر و تظاهرات وسیع در شهر که متاسفانه انعکاس رسانه ای شایسته نداشت خبر از وجود درد عمیقی داشت که متاسفانه مثل خزان پاییزی سپری شد و به صورت ننگی بر چهره رژیم جمهوری اسلامی باقی ماند. اما همین اعتراض باعث شد که رژیم در پرداخت حقوق معوقه بخش نامه های مختلفی صادر کرده و بودجه اضطراری به آن اختصاص دهد. اما همان طور که قبلا اشاره شد با توجه به خصلت تدافعی مبارزه کارگری ، این مبارزات عمدتا در چارچوب حفظ شغل و گرفتن دستمزد محدود مانده است. در رابطه با امنیت شغلی باید یک برخورد اساسی با این مسئله داشت. واقعیت این است که بعد از سال ۵۷ دولتی کردن کارخانه ها به عرصه ای از مبارزات کارگری تبدیل شد. کارگران فکر می کردند که با دولتی کردن کارخانه ها از شر سرمایه داران خلاص خواهند شد و می توانند در مقایسه با سرمایه داران خصوصی حریص ، از دولت مطالبات بیشتری کسب کنند. در طی این سال ها نه تنها این طور نشد بلکه الان همان کارخانه دوباره با عزت و احترام به بخش خصوصی که هیچ تعهدی را هم در مورد کارگران به رسمیت نمی شناسد واگذار می شود. بخش خصوصی در بدو خرید کارخانه اولین کاری که می کند اخراج و بیکارسازی است. بخش خصوصی وقتی کارخانه را می خرد چیزی که اصلا به فکرش نیست کارگران آن کارخانه است. کارخانه را با نازل ترین قیمت می خرد و خیلی وقت ها حتی ارزان تر از قیمت زمین و ساختمان آن. سرمایه کارخانه را در بخش های سودآورتر مثل دلالی فعال می کند و سود حاصله را بطور فردی به جیب می زند و ماه ها و در مواردی حتی سال ها حقوق کارگران را نمی پردازد. به هیچ کس هم جوابگو نیست. در موقع اعتراض هم دولت و قوای نظامی برای دفاع از حریم مالکیت به کمکش می آیند.

آیا ترکیب طبقه کارگر ایران می تواند یکی از دلایل عدم تشکل یابی اش باشد؟

بشود منجر به شقه شقه شدن کارگران می شود. همیشه سازمانی پیدا می شود که مرز طبقاتی بودن را بیشتر می کند و فعالین سازمانی خود را از توده کارگری جدا ساخته و آنان را عملاً از فعالیت در تشکل های کارگری محروم می کند. در این سنت اگر هم چیزی درست شود تشکل توده ای کارگری نیست. عملاً جریانی محدود به فعالین یک جریان معین است. ریشه این نگرش در آن است که برخی سوسیالیسم را نه درون طبقه و عملی شدن آن را توسط شرکت وسیع ترطن بخش های کارگران بلکه جدا از طبقه کارگر دنبال می کنند. ظاهراً قرار نیست احزاب و سازمان ها در خدمت جنبش کارگری باشند بلکه برعکس تعدادی از فعالین کارگری در خدمت این سازمان ها و احزاب جدا از طبقه باشند.

با تشکر مجدد از فرصتی که برای نشریه « اتحادکار » گذاشتید امیدواریم در آینده ای نزدیک با خوانندگان اتحادکار از تجاربانات در دوره تشکیل اتحادیه سراسری شوراهای سازمان صنایع و گسترش ایران سخن بگویید.

اخیر ، حمایت از خواست های فرهنگیان ... خواستار شدیم و در مطبوعات نیز درج شد. از اقدامات مهم سندیکای نفت عبارت بود از هماهنگی بین اعتصابات کارگران که بیش از ۳ ماه بطول انجامید ، متوقف نمودن اکتشافات و صدور نفت ، امتناع از دادن مواد نفتی بخصوص بنزین به ارتش « پژوهش کارگری شماره ۵ صفحه ۴۷) می بینیم که تمامی این فعالیت ها و مبارزات توسط سندیکای نفت انجام گرفت. حالا این را مقایسه کنید با نحوه برخورد خیلی از جریانات چپ بیرون از جنبش کارگری. لابد این ها می گفتند این کار را نکنید چون سندیکا برای کارهای صنفی است. مسئله دیگر که بعضاً توسط بعضی جریانات سیاسی مطرح می شود تشکل مستقل کارگری طبقاتی است. در عمل منظور از طبقاتی هم رعایت مواضع سازمان خودی است والا طبقاتی بودن آن مورد تایید قرار نمی گیرد. انگار نه انگار که مبارزه روزانه کارگران طبقاتی و علیه کارفرمایان و سرمایه داران است. در عمل چنین تشکلی یک حزب سیاسی است اما تحت پوشش تشکل کارگری. این بحث به نظر من بحثی انحرافی است که تازه اگر عملی هم

شده اند برای به صحنه آوردن توده کارگری و متشکل شدن و مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران برپا می شود. بین این تشکل ها هم فاصله نوری وجود ندارد. منتها شرایط تشکیل آن ها از جمله شورا متفاوت است. خیلی وقت ها یک شکل از تشکل کارگری مثلاً کمیته اعتصاب به اشکال دیگر مثل کمیته کارخانه و یا شورا تبدیل می شود. برای روشن تر شدن این مطلب که برای کارگران یک شکل معین از تشکل کارگری قداست ندارد و یا یک شکل معین از تشکل الزاماً محدود به انجام وظایف محدود از پیش تعیین شده نیست. اجازه بدهید یک مثال را به نقل از یداله خسروشاهی از کارگران مبارز و پیشرو صنعت نفت که خود از مسئولین سندیکای نفت بوده بیاورم: « در وهله اول (پاییز ۱۳۵۷) خواست های اقتصادی کارکنان نفت را از رژیم شاه خواستار شدیم و در ۲۳ ماده آن ها را اعلام کردیم. به فاصله کوتاهی از طرف انصاری رئیس هیات مدیره شرکت نفت با این خواست ها موافقت شد. بلافاصله خواست های سیاسی از جمله انحلال ساواک ، آزادی زندانیان سیاسی ، تعقیب و مجازات کلیه عاملان کشتارهای

وظیفه سازمان های سیاسی در ارتباط با جنبش کارگری

خلاصه اینکه: « جهان نهاد ها و نمود ها بازتاب کار و عمل انسان در تاریخ است ». در واقع کار انسان در مصنوعات و مخلوقات انسان « از روابط تولیدی و نهاد های اجتماعی و اشکال آگاهی گرفته تا ضرورت و مایحتاج زندگی مانند خوراک و وسایل پوشاک.....» عنیت و تبلور و بروز می یابد. چنانچه جهان نهاد های متناسب و ناظر و در انطباق با ضروریات تحول و تکامل کار در آن مقطع نباشند و در تضاد و مخالف آن تداوم یابد ، حالت «شیئی گشتگی» یا « شیئی شدگی» رخ می دهد. بعبارت دیگر هر گاه میان نیروهای تولید و روابط تولیدی تضاد پیش آید و یا این نهاد ها در مقابل تحول و تکامل جامعه مقاومت کنند. پدیده شیئی شدگی بوجود می آید بدین معنا که در چنین جالتهی تولیدات و فرآورده ها و محصولات و مخلوقات کار انسانی از خود انسان برتر انگاشته خواهد شد و مهم تر اینکه لاتغییر و ثابت و مقدس شمرده می شوند. یعنی به نوعی، شریعت و امر محتوم انگاشته می شوند.

پدیده شیئی گشتگی منجر به وضعیت از خود بیگانگی انسان از کار و محصول کار خود خواهد گردید. مناسبات تولید کالایی و جهان سرمایه داری یکی از مظاهر اصلی شیئی شدگی و از خود بیگانگی انسان از خویش است. « جهان سرمایه داری خود بروز تمام

بسنده نکرد بلکه برای تغییر جهان گفت، نوشت و عمل کرد. شرط تغییر جهان اتحاد آنانی است که فکر می کنند، پس رنج می برند. آنها که رنج می برند بنابراین فکر می کنند. این اتحاد شرط تغییر جهان است. همانگونه که مارکس خود می گوید: آموزش ها نقش مجموعه ای جامد و بی تغییر و منجمد خواهد بود. مارکس براین باور بود که انسان موجودی انتزاعی نیست که در خارج از جهان عینی زندگی کند. بلکه بر عکس انسان با همان جهان اجتماعی، دولت و جامعه هستند. بنابراین این انسانها در مراد و ارتباط با یکدیگر معنی و مفهوم می یابند. به عبارت دیگر اصولاً در بطن و متن زندگی همواره مجموعه ای از افراد و انسانها که دارای روابط عینی و معینی با همدیگر هستند، مشغول فعالیت و تاثیر گذاری و تأثیر پذیری و یا کنش و واکنش بر یکدیگر و محیط خواهند بود چنین افرادی طبقات اجتماعی را تشکیل می دهند. کار انسان در تاریخ به عنوان ترکیب عین و ذهن و مهمترین عامل تعیین کننده، خلاق و پویا در تحول جامعه عمل کرده و می کند. کار انسان ، تولید کننده و سازنده همه اشکال و نهاد های اجتماعی و تاریخی است. و یا بعبارت دیگر ابزار تولید، کالاها و نظام های سیاسی و اقتصادی، روابط و مناسبات تولیدی حاصل فرایند کار انسان است. و

مقدمه : مطلب زیر بر محور صحبتی تنظیم گردیده است که یکی از اعضای کمیسیون کارگری سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت برپا شده بود، داشته است. در این جلسه نمایندگان از کمیسیون های کارگری سازمان راه کارگر و حزب توده ایران نیز شرکت داشته اند.

من بحث ام را با اشاره به این شعار شروع می کنم: « کارگران جهان متحد شوید» در اساطیر یونانی آمده است که پرومته از ایزدان درگاه خدایان یونانی بود. او ایزدی دلیر ، دانا و فرهیخته بود. رنج و سرگشتگی آدمیان در ظلمت، تیرگی و سرما، او را بر آن داشت تا شعله های نورانی اش را از خدایان بریابد و به انسان هدیه نماید. از این لحظه به بعد آدمیان در فروغ آتش از تاریکی و تیرگی، از تابش آن از سرما رهائی یافتند و جهانی نو برپا کردند. مارکس شیفته پرومته بود و از او بعنوان والاترین جان باخته آگاهی و شناخت بشری نام می برد. مارکس خود نقش پرومته را بر روی زمین دارد. یافته ها و نظریات، راهبردها و آموزش های او نقش آتش را برای توده های کار و رنج دارد. او تنها بر تفسیر و توضیح جهان

باز می ماند و از سوی دیگر از اهرم های لازم جهت دفع و خنثی کردن تعرض و تجاوز سرمایه داری و رژیم حامی آنان برخوردار نخواهد شد. در کلامی کوتاه وظیفه سازمان های سیاسی چپ باید متضمن این مقصود باشد که با زبان، اندیشه و منطق، ورود هر چه افزون تر و گسترده تر کارگران و زحمتکشان را به میدان مبارزه علیه این رژیم ارائه و بیان کنند. چپ باید شیوه ها و متد های سازمان یابی و گسترش و تعمیق ارتباط بخش های مختلف طبقه کارگر (از کارگران صنعتی کارخانجات بزرگ تا کارگران بیکار) را ارائه و راهکارها و اشکال و شیوه مبارزه برای دستیابی به خواست ها و مطالبات کارگران را تبلیغ و ترویج نماید.

امروز با توجه به این که مبارزه کارگران در شرایط تدافعی ادامه دارد و سرمایه داران و رژیم حامی آنان تعرض و تهاجم همه جانبه و گسترده ای را نسبت به کارگران اعمال می کند و علیرغم اینکه گروه های مختلفی نیز تلاش دارند تا چه در عرصه نظر و چه در عمل طبقه کارگر و قدرت آنرا نفی کنند، و از آن جمله با بیان این مساله که تعداد کارگران روز به روز در جهان رو به کاهش است و دیگر کارگر به مفهوم قبلی وجود ندارد و یانوعی «درک عضلانی» از طبقه کارگر دارند. یعنی، هر که پتک اش سسنگین تر، کارگرتر و یا اینکه فقط کارگران صنعتی را می توان کارگر نامید و یا نظر دیگری که تلاش دارد نقش و ویژگی دوران ساز و متری و انقلابی طبقه کارگر را رد کند.

کارگران و زحمتکشان یدی و فکری که بر اساس مناسبات و رابط تولید کالائی از مالکیت برابر در تولید جدا و برای زندگی اجباراً باید تنها کالای خود یعنی نیروی کار خویش را بفروشند و محور مشترک این طبقه ایجاد، تولید و افزایش ارزش اضافی برای سرمایه و سرمایه داران و باز تولید آن است، نیروی تحول انقلابی در کشور ما هستند.

بر این اساس اصلی ترین و مهم ترین وظیفه نیرو های سیاسی و سازمان های چپ در ارتباط با طبقه کارگر و مبارزات این طبقه باید صرف این مهم بشود که طبقه کارگر هویت طبقاتی و استقلال خود را بازیابد. این خود معنا و مفهومی جز کسب جایگاه عینی اقتصادی و اجتماعی و سازمان یابی مستقل و توده ای و سراسری بر اساس منافع مشترک نخواهد بود. بنابراین ما فکر می کنیم تلاش، مبارزه و کمک به سازماندهی صنفی - اقتصادی مستقل و توده ای کارگران یکی از اهم وظایف نیروهای چپ است.

نتیجتاً اینکه هر مبارزه طبقاتی، مبارزه ای سیاسی است و هر مبارزه سیاسی عمدتاً مبارزه ای طبقاتی. به این معنا که رهائی اقتصادی کارگران در گرو رهائی سیاسی آنان است و همین دلیل کارگران باید همانگونه که بعنوان یک طبقه اقتصادی متشکل می شوند، بعنوان یک طبقه سیاسی هم تشکل یابند و هر دوی این تشکل ها، امری تدریجی، تکوینی و بویژه نتیجه مبارزه خود کارگران خواهد بود.

شاید به نظر برسد مالکیت خصوصی و روابط تولیدی عناصر و عوامل غیر سیاسی هستند و خارج از حیطه قدرت دولت و تصمیم گیری سیاسی قرار دارند حال آنکه چنین نیست. به عبارت دیگر باید گفت که دولت بازتاب و حاصل روابط تولیدی است. و خلاصه اینکه جنبش سیاسی ایزاری است که هدف اصلی آن رهایی اقتصادی زحمتکشان خواهد بود و اصولاً این رهائی بدون براندازی نظام مزدوری سرمایه داری مقدور و ممکن نخواهد بود. از این نطقه نظر تحولات در جامعه سرمایه داری در عین حال یک مساله سیاسی است چرا که متوجه حاکمیت و ساختار قدرت و چگونگی باز تولید آن است. همزمان یک پدیده اقتصادی نیز خواهد بود، به این دلیل ساده که موضوع مالکیت ابزار تولید را هدف منظور خود دارد. بر این اساس بین این دو مقوله رابطه و پیوندی دیالکتیکی برقرار است. برای اینکه مالکیت خصوصی سرمایه داران بر ابزار تولید ملغی و مالکیت اجتماعی و عمومی فراهم گردد. باید مالکیت سیاسی به توده های کار و زحمتکشان منتقل شود.

این دو لازم و ملزوم یکدیگرند و شرط لازم و کافی این موضوع اند. یعنی یکی بدون دیگری متصور نیست.

آنچه تا اینجا خدمت شما ارائه کردم، اصولاً بیان این نکته بود که تاکید کنم تصور و گمان این که روند کنونی جنبش انقلابی کشورمان بدون حضور و شرکت مستقیم و آگاهانه و فعالانه کارگران یعنی نیروی اصلی و تعیین کننده این جنبش، می تواند دستاورد های قابل اتکاء و بدون بازگشت دست یابد، گمان و تصور باطلی است. روشن تر اینکه باید به همه آنانی که آگاهانه نقش تعیین کننده کارگران را در تحولات کنونی نادیده یا کم رنگ می کنند یاد آوری کرد. حتی دفاع از جنبش های زنان، دانشجویان، خلق ها، مساله حقوق بشر، موضوع حقوق شهر وندی و مبارزه برای دموکراسی بدون دفاع همه جانبه از مبارزات کارگران، دستاورد پایدار و قابل اتکائی، نخواهد داشت و متقابلاً برعکس باید انعان کرد که بدون دفاع قاطع، گسترده و همه جانبه کارگران از مبارزات زنان، جوانان، دانشجویان، خلق ها و مبارزه برای دموکراسی، طبقه کارگر نیز از یک سو از قرار گرفتن در جایگاه و موقعیت مناسب اقتصادی و اجتماعی

عیار پدیده از خود بیگانه است» و اصولاً تضاد عین و ذهن در این نظام آشتی ناپذیر است.

این تضاد تنها در مرحله ای عالی تر یعنی در جامعه سوسیالیستی از میان برداشته خواهد شد و وحدت عین و ذهن فراهم می گردد.

ویژگی اصلی جامعه سرمایه داری عبارت از مالکیت خصوصی وسایل تولید و اجتماعی شدن تولید، استثمار انسان از انسان و تقسیم کار طبقاتی بر اساس مالکیت وسایل تولید است و قانون اساسی سرمایه داری یعنی تولید ارزش اضافی و نهایتاً سلطه بازار تجاری در اقتصاد می باشد. مارکس با دقت ریاضی ثابت می کند که مزد و سود به طور عینی و صرف نظر از خواست و اراده این و آن و از جمله خواست کارگران در نقطه مقابل هم قرار دارند. هر قدر هم سرمایه داری تلاش کند تا مانع تحول انقلابی اجتماعی شود و وضع کارگران را بهبود بخشد این تقابل عینی اقتصادی - اجتماعی حل نخواهد شد. بر این اساس است که نظام سرمایه داری نظامی ابدی و مقدس نیست. تغییر در روابط تولیدی و نهاد های اجتماعی و سیاسی و اشکال آگاهی محصول و دستاورد مبارزه طبقاتی است. معیار تقسیم طبقات و یا حداقل طبقات اصلی اجتماعی، رابطه طبقات یا افراد با وسایل تولید است. نه میزان درآمد، یا شیوه توزیع و مصرف. روابط توزیع و مصرف خود بوسیله روابط تولیدی تعیین می شوند. مالکیت وسایل تولیدی ملاک و اصل تشخیص و تعیین طبقات اجتماعی است.

بی تردید وجود طبقات، منازعه و درگیری و تضاد طبقاتی را بدنبال خواهد آورد. یعنی وجود علایق و منافع مشترک و عمومی و ملموس و مادی همه آحاد و اعضاء و افراد، در بین یک گروه اجتماعی بیانگر پیدایش طبقه در خود خواهد بود.

بعبارت دیگر طبقه پدیده ای است که باید زاده شود. طبقه محصول و نتیجه پروسه حرکت و مبارزه کارگران است. هر گاه منافع و علائق مشترک مادی، زمینه، پیدایش، تکوین و همبستگی، سازماندهی و خود آگاهی طبقاتی را فراهم آورد، طبقه برای خود معنا و مفهوم و وجود می یابد.

از نگاهی دیگر طبقات فقط مقولات اقتصادی مجرد نیستند. بلکه نیرو هایی سیاسی نیز خواهند بود. ماهیت سیاسی آنها فقط در تضاد با طبقه دیگر خود را بروز می یابد و نمایان می گردد.

بنابراین تضاد و تنازع میان طبقات به تعیین مبارزه ای سیاسی است و محل و موضوع نزاع و تضاد در تعیین روابط اصلی تولید است. و این چنین مبارزه ای قطعاً و ماهیتاً سیاسی خواهد بود.

نگاهی به کتاب داد بی داد

شیدا نبوی

داد بی داد، به کوشش ویدا حاجبی تبریزی، جلد اول، پاریس، با پشتیبانی مالی گروه زنان AG Frauen، فوریه ۲۰۰۳ / اسفند ۱۳۸۱، ۳۳۴ صفحه.

برای اولین بار، زنان زندانی سیاسی دوران شاه؛ اولین زنان زندانی، به بازگویی خاطراتی از دوران اسارت خود در زندانهای آن زمان دست زده اند. پرداختن به این امر بسیار واجب، کاری است درخور سپاسگزاری. با همهء سختیها و دشواریهایی که چنین امری در بر دارد، خانم حاجبی موفق شده با ۳۵ تن از این زنان گفتگو کند که در جلد اول حاصل ۱۶ گفتگو را می خوانیم. خاطرات زنان و دخترانی را که در آن دوران سیاه و خفقان آمیز، در آن سکوت مرگبار، همراه با هم‌زمان مرد خود، دلاورانه پا به میدان مبارزه گذاشتند، سختی و زندان و شکنجه و مرگ را پذیرا شدند تا با متحقق کردن آرمانهایشان، دنیای زیباییتری بنا کنند. در سکوت طولانی و خفقان سنگین حاکم بر جامعه در بعد از مرداد ۳۲، در دورانی که صدایی از جایی اگر می خواست برخیزد، در گلو خفه می شد، در دورانی که تمام آزادیخواهان و طرفداران عدالت اجتماعی یا زبان در کام کشیده و یا تنها می توانستند به زبان ایهام و اشاره حرف بزنند، در دورانی که روشنفکران و آگاهان جامعه راهی برای اشاعه آگاهی و فرهنگ می جستند و همان هم با سرکوب و سانسور روبرو می شد، طنین شلیک گلوله های گروهی از زنان و مردان دلاور جامعه که آغازگر مبارزه مسلحانه بود، در جامعه پیچید. این طنین ناگهانی جامعه روشنفکری را تکان داد، خواب سازشکاران و عافیت طلبان را آشفت و رژیم شاه و دستگاه پلیسی آن را دچار سرگیجه کرد. جامعه روشنفکری و محیطهای دانشجویی زیر و رو شد و کسان بسیاری، عملی شدن تمام آرمانها و آرزوهای ترقیخواهانه و بشردوستانه خود را در گرو تداوم و پیروزی مبارزه مسلحانه دیدند. این مبارزه به سرعت گسترش یافت و بخشی از نیروهای جوان و کارآمد جامعه را جذب خود کرد. رژیم نیز آرام ننشست، سرکوب و خفقان را تشدید کرد، روز و شب در پی شکار و نابودی این مبارزان جوان برآمد و تا توانست بر این جنبش نو پا ضربه زد.

و اکنون، به ویژه بعد از شکست انقلاب ایران، و با تغییر شرایط جهانی، بسیاری از همان زنان و مردان مبارز نگاه تازه ای پیدا کرده اند و به تفکرات جدیدی رسیده اند. البته، این طبیعی است که یک ذهن پویا، در طول زمان، تغییر و تحول بیابد و راههای تازه تری برای رسیدن به آنچه فکر می کند درست است بجوید، اما این، با نفی و طرد گذشته اساساً متفاوت است. نمی توان گذشته را با نگاه امروز طرد کرد. باید به ارزیابی و تحلیل آن پرداخت، ضعفها و بدیهایش را گفت و شکستها و علل آن را شناخت، نمی توان به جای این کار، و با دادن نسبتهای ناآگاهی و بیسوادی و نادانی به خود، نکات مثبت و دستاوردهای آن را پوشاند. و این کاری است که متأسفانه در این کتاب صورت گرفته است. این زنان، که تا همین چندی پیش به گذشته خود افتخار می کردند، همه، خود را عناصری ناآگاه و نادان و بیسواد معرفی می کنند و اینکه اصلاً هیچ نمی فهمیدند و نمی دانستند چه می کنند و چه باید بکنند.

حالا، زمانی طولانی از آن دوران گذشته است و ارزیابی و حتی بازگویی آن کار سختی است. بنابراین، بدون اینکه در اهمیت این کار و دشواریهای انجام آن، به ویژه در این روزگار سخت، تردیدی باشد، نگاهی می اندازیم به محتویات کتاب و نوع برخورد "راویان" و "کوشنده" به این بخش از مبارزات مردم ایران.

رمان است یا خاطره؟

قبل از بحث روی محتویات کتاب، باید از چند ایراد یا مشکل فنی مهم در عرضه کتاب وجود دارد که باید ذکر شود. اولین آن، نحوه ذکر نام کتاب و نویسنده در روی جلد است. با دیدن "داد بی داد" و "ویدا حاجبی تبریزی" و طرح یک کبوتر سفید کوچک، خود را با یک رمان به قلم نویسنده ای به این نام روبرو می بینیم. این مسلم است که هر کسی می تواند دست به نوشتن رمان بزند و هر نامی هم می تواند بر خود و بر کتابش بگذارد ولی وقتی جلد آن را ورق می زنیم می بینیم نه، زمانی به قلم خانم حاجبی نیست، بلکه جلد اول "نخستین زندان زنان سیاسی ۱۳۵۰-۱۳۵۷" است که "به کوشش ویدا حاجبی تبریزی" فراهم شده، و تازه، هنوز هم در نمی یابیم که منظور، خاطرات نخستین زنان سیاسی ایران است. خانم حاجبی، که به قول خودشان در "روایت من" تجربیاتی در کار نشر و چاپ دارند باید بدانند که نام کتاب یا طرح و رنگ جلد و نوع خط و... و حتی قطع کتاب را می توان طبق سلیقه شخصی انتخاب کرد. طبق سلیقه شخصی می توان بخش اصلی طرح روی جلد را که کبوتریست گریان، به پشت جلد منتقل کرد و کبوتر کوچک سفید را روی جلد به

نمایش گذاشت، اما اصول چاپ یک کتاب و عرضه آن را نمی توان به موجب سلیقه های شخصی تغییر داد. روی جلد، باید محتویات کتاب را با صراحت منعکس کند تا خواننده بتواند برای خریدن یا نخریدن و خواندن یا نخواندن آن تصمیم بگیرد، اگر رمان است باید مشخص شود و اگر خاطرات گروه مشخصی است از دورانی مشخص، آنهم باید روشن شود، باید روشن شود که نویسنده دارد یا "کوشنده" یا "گردآورنده". داد بی داد، از این نظر با اشکالی بزرگ روبروست. در داد بی داد، سه نوع نامگذاری برای کتاب و نویسنده یا کوشنده به چشم می خورد: روی جلد، داخل جلد و پشت جلد.

آنچه در کتاب بسیار مورد بی توجهی قرار گرفته، تاریخ و زمان است. در بسیاری از روایتها، تاریخ دستگیری، تاریخ اتفاقات مهم، تاریخ نقل و انتقالات مهم از قلم افتاده و تاریخ در بسیاری موارد مشخص نمی شود. و در چند مورد هم تاریخها اشتباه است - که می تواند در جلد دوم اصلاح شود - در تمام کتاب، زمانها و تاریخها مبهم مانده است؛ "در یکی از روزهای مرداد ماه همانسال..." چه سالی؟ به کار بردن لغاتی مثل "مدتها گذشت، بعد از مدتی، بعد از چندی، چندی نگذشت، و..."، قضایای تاریخی را گنگ می کند چرا که در هر کدام از این فواصل و یا مقاطع، می تواند اتفاقات مهم و مؤثری افتاده باشد که روی همه چیز تأثیر بگذارد. در روایتهای مهری، صفحات ۵۳ تا ۶۵ - که در ضمن به خاطر تصویر فضای زندان، از روایتهای جالب است، بطور مطلق خبری از تاریخ نیست، حتی در جایی که صحبت از دستگیری یک دختر آمریکایی - به خاطر عکسبرداری از روستاهای ایران - شده است که از نظر تاریخی و سیاسی می تواند اتفاق مهمی باشد. و یا در صفحه ۶۱ می خوانیم: "چهرازی از رهبران سازمان انقلابی حزب توده بود. او را بعد از انقلاب اعدام کردند، چه سالی؟ بیست و چهار سال از انقلاب می گذرد. نمونه دیگر: "... بالاخره منصوره را آزاد کردند... از قضای روزگار، چند سال بعد او را دوباره دستگیر و..." (ص. ۷۰). چند سال بعد؟ کی آزاد شد؟ کی دوباره دستگیر شد؟ آیا اینها اهمیتی ندارد؟ در روایت سیمین صفحات ۲۲۹ تا ۲۳۸، هیچ ذکری از تاریخ نشده و فقط در ص. ۲۳۵ است که با اشاره به یک واقعه دیگر، پی به حدود زمانی روایت می بریم. اینها فقط نمونه هایی از بی توجهی به تاریخ است که اصولاً کتاب را از ارزش تاریخی خود دور می کند. نمونه دیگری که مستند بودن کتاب و دقت و مسئولیت در کار را مورد تردید قرار می دهد، در صفحه ۱۲۴، در روایت طاهره دیده می شود: "... شنیدم که دوست عزیزم... که به

خانه های تیمی فداییان پیوسته بود... در اینجا اتفاق مهمی را با "شنیدم" شرح می دهد بدون اینکه به کی؟ کجا؟ چگونه؟ چرا؟ی حادثه بپردازد. "شنیدم" و "می گویند" و "احتمالاً" ارزش تاریخی ندارد.

در این کتاب ۷۸ روایت از ۱۶ نفر را می خوانیم. اولین نکته مهم این است که خود خانم حاجبی هیچ روایتی را نقل نکرده و دلیل آن هم روشن نیست. آنچه در آغاز به نام "روایت من" آمده در واقع مقدمه ای است برای توضیح و شرح چگونگی تهیه و تنظیم کتاب. اینکه چرا خود "کوشنده" که از زندانیان معروف زمان شاه بوده و زمانی طولانی را در زندان گذرانده، از تجربه خودش حرف نزده، سئوالی است بی جواب. کتاب در دو بخش و هر بخش در هفت فصل تنظیم شده، و تنظیم براساس موضوعات صورت گرفته است؛ دستگیری و بازجویی، زندان قصر، زندان جنحه و جنایی، بند سیاسی، دادگاه، شکنجه، دادگاه، و... و این "تقسیم بندی" یکی از نقایص کتاب است. روایتهای یکنفر، مثلاً عاطفه از زندان در چند بخش و با فاصله از هم بیان شده. این مانع می شود که خواننده بتواند چهره و شخصیت عاطفه را، در زندان، برای خود بسازد و او را از خلال حرفهایش بشناسد. تک تک برخوردهای یک راوی را می تواند بخواند ولی برای جمع بندی و ساختن شخصیت او، باید آنها را دوباره کنار هم بچیند. این نقص در تمام کتاب دنبال می شود. یک روایت را می خوانیم و برای به دست آوردن شناخت از راوی، باید به بخش دیگری و روایت دیگری مراجعه کنیم. در واقع، اگر بخواهیم کتاب را با ترتیب و تسلسل صفحات بخوانیم، جز نقل قولهایی پراکنده از آدمهای مختلف، اما، با نگاهی همسان، چیزی به دست نمی آوریم. خواننده هیچ ارتباط و پیوندی با گویندگان و راویان نمی تواند برقرار کند. به همین دلیل است که وقتی کتاب تمام می شود چیزی از آن در ذهن نمی ماند.

اشکال چشمگیر و مهم دیگر، اینست که "کوشنده" همه روایتهای را به زبان خود و با نگاه خود بیان کرده است. یعنی، همه به یک زبان حرف می زنند، همه یکجور به حوادث نگاه می کنند و همه احساسی همسان نسبت به گذشته و کارهای خود و نسبت به زندان و مبارزه دارند، همه با نگاه امروز خود، گذشته شان را طرد می کنند؛ لحنی یکدست، زبانی همسان و نگاهی یکسان.

از همان ابتدای کتاب، نگاه تغییر یافته راویان را نسبت به گذشته خود و زندان و شکنجه می بینیم. در اولین جمله کتاب، در روایت من - که در واقع روایت ویدا حاجبی از

زندان نیست و مقدمه کتاب است - می خوانیم: "به تخت بسته شده بودم و حسینی شلاقم می زد... (ص. ۹).. این تنها جایی است که ویدا حاجبی از شکنجه و آزار زندانبانان می گوید؛ نیم سطر؛ و بعد به توضیح برقراری رابطه مؤدبانه با شکنجه گری که به خشونت و وحشیگری معروف بود می پردازد و دلش از دیدن پای ورم کرده او که "شبیبه به پای زندانیانی که شلاق می زد" شده بود، می سوزد (ص. ۹).. از میزان نفرت همبدانش از حسینی در شگفت می شود!:" به زندان قصر که منتقل شدم، روزی به دوستان نزدیک همبندم از احساس دلسوزیم نسبت به حسینی گفتم. با چنان واکنشی منفی روبرو شدم که حرفم را فرو خوردم. میزان نفرت آنها از حسینی برایم شگفت انگیز بود. اما چنان مجذوب و مرعوب ایثار و مقاومت دلاورانه آنها بودم که به خودم و به احساسم شک کردم" (ص. ۱۰).. اینکه در زندان، آنهم در دوره بازجویی و زیر شکنجه، کسی دلش به حال شکنجه گرش بسوزد، با او هم کلام بشود و او را وادارد که با زندانی درد دل کند و زخمهای جسم و روحش را به او نشان بدهد، واقعاً شگفت آور است! آنهم نه حالا و بعد از گذشت سی سال و تغییر نگاه و دید شخص نسبت به همه چیز، بلکه در همان زمان و در همان مکان! به زعم من، این هم بیان احساس آنروز است با دید امروز.

تمام راویان، به زعم من به تبع "کوشنده"، با نگاه امروز و با نظریات امروز خود - به گذشته شان - نگاه کرده - اند و کارهایشان را ارزیابی کرده اند. این طبیعی است که نظرات و دیدگاههای افراد تغییر کند، تکامل پیدا کند، و با نگاهی تازه به موضوعات بنگرند. ولی وقتی خاطرات و به ویژه خاطرات سیاسی بیان می شود، باید آن را در همان زمان و همان شرایط و با همان نگاهی که بوده بیان کنیم. بیان خاطرات برای انتقال تجربه است به آیندگان، نه برای نفی و طرد آنچه بوده ایم؛ آنهم بدون تحلیل و موشکافی قضایا. وقتی می خواهیم تحلیل از یک نوع مبارزه، یک خط مشی، یک سیاست و یا یک دوران سیاسی داشته باشیم می توانیم تمام نکات مربوط به آن را بشکافیم و بگوییم خوب بوده است یا بد، موفق بوده است یا باعث شکست شده، می توان به آن افتخار کرد یا مایه سرشکستگی است و... اما وقتی فقط می خواهیم به بازگویی خاطره ها بپردازیم، دیگر نباید همه آنچه را که بوده نفی کنیم، اظهار ندامت کنیم و مدام بگوییم ما نمی فهمیدیم و نمی دانستیم و اصلاً هیچی سرمان نمی شد. بطور مثال، نمی توانیم بطور پراکنده و در یک جمله، ناگهان و بدون هیچ زمینه ای یکباره بگوییم "تردیدهایم در مورد مبارزه چریکی شدت یافت" (ص. ۲۷).

این حرف را کسی می زند که سه بار به زندان افتاده، شکنجه شده، محکومیت خود را تحمل کرده و سرانجام هم در آستانه انقلاب ۵۷، کاملاً داوطلبانه و آگاهانه به سازمان چریکهای فدایی خلق و به مبارزه چریکی پیوسته ولی امروز از تردیدش در آن موقع حرف می زند. هیچکس با تردید، و یا با دعوت دیگران، به مبارزه مسلحانه، یعنی نوعی جدی و خطرناک از مبارزه، دست نمی زد. و یا، در ص. ۲۲۲، از قول فریده ک. می خوانیم: "... روزی که خبر کشته شدن سرتیپ رضا زندی پور، رئیس کمیته مشترک را توسط مجاهدین (منشعب مارکسیست - لنینیست) شنیدیم از خوشحالی در پوست نمی گنجیدیم... ولی، بلافاصله در صفحه بعد، با همان لحن و بیان دیگران، به نفی ارزشهای این مبارزه و نفی خود می پردازد و می گوید: "... توان اندیشیدن به پیامدهای درازمدت و تحلیل از اوضاع کلی را از دست داده بودیم. شاید به خاطر نفس و خصیصه نوع مبارزه مان که شتابزده و خالی از دورنما بود، ناگزیر به لحظه می اندیشیدیم...!" (ص. ۲۲۳).

این تردید و نفی گذشته، در تمام روایتهای، به ویژه آنها که به مبارزه چریکی و مشی مسلحانه - و در این کتاب سازمان فدایی، چون اعضاء و پیروان سازمان دیگر معتقد به مبارزه مسلحانه یعنی سازمان مجاهدین، در این کتاب صحبت نکرده اند - مربوط می شود به چشم می خورد. زنانی که روایتهاشان در این کتاب آمده، از زنان مبارز و آگاه جامعه بوده اند، نخستین زنان زندانی سیاسی، و بسیاریشان طرفدار مشی مبارزه مسلحانه، و خود، چریک بوده اند، و در تعقیب زندگی و سرنوشتشان - حتی در خلال حرفهایشان در همین کتاب - می دانیم که عمدتاً جزو عناصر درس خوانده، آگاه و روشنفکر و افراد برجسته جامعه بوده اند. آنها مطالعه می کرده اند، در جستجوی دانش و آگاهی به هر دری می زده اند، جامعه طبقاتی و زور و دیکتاتوری را می شناخته اند و می خواسته اند با آن مبارزه کنند، جزو عناصر پیشرفته جامعه محسوب می شده اند، آرمانگرا بوده اند و در راه آرمانشان، تا پای جان رفته اند. اما همین را هم، با نگاهی منفی باز می گویند؛ عاطفه در صفحه ۲۳ می گوید: "... به این باور رسیده بودم که باید با صداقتی انقلابی در راه آرمانهایم جان بسپارم. دیگر به دنبال شهادت بودم، نه به دنبال زندگی...". این نگاه وارونه ای است به مسئله مرگ و زندگی در پیروان و معتقدان مشی مسلحانه. یک چریک، مسئله مرگ را برای خود حل می کرد و از آن باکی به خود راه نمی داد، اما دنبال مرگ و شهادت نمی دويد. حاضر بود هر لحظه لازم شود سیانورش را بگوید یا نارنجک خود را در

شکمش منفجر کند برای اینکه دستگیر نشود، بیم از اینکه زیر شکنجه تاب نیاورد و اطلاعات به دشمن بدهد، مرگ را برای او آسان می کرد، در واقع این نوع مردن بخشی از مبارزه اش بود ولی دلش نمی خواست بمیرد، دنبال مرگ نمی گشت. این، دو مقوله متفاوت است. او برای زندگی مبارزه می کرد، نه برای مرگ. عاطفه، در روایت‌های خود - که تصادفاً بسیار بیشتر از دیگران است - جا به جا تحلیل سیاسی می کند، نظر می دهد، از لزوم انقلاب و مبارزه حرف می زند، از مطالعه و شناختن جامعه طبقاتی حرف می زند، از آرمانش می گوید، و مدام هم می گوید سیاسی نبودم و چیزی سرم نمی شد! مبارزه چریکی و جنگ مسلحانه یک سازمان مخفی با رژیم شاه کار آسانی نبود که هر کس، هر روز، بدون هیچ انگیزه و آگاهی به آن بپیوندد. اصولاً رسیدن و وصل شدن به سازمانهای مخفی، کاری بود مشکل. و زنانی که جزو اولین چریکهای شهری ایران بودند بسیاری شان در زمره افراد سرشناس مبارزه درآمدند و شجاعت و دلاوری شان تحسین برانگیز بود و در زندان هم به اسطوره های مقاومت تبدیل شدند، حالا، در این کتاب، همه شان می گویند نمی دانستند چه می کنند، هیچ آگاهی نداشتند و یا دنباله رو شوهران و برادران خود بودند. این، نفی نمی شود که عده ای هم می توانستند به دنبال برادر یا شوهر یا دوست خودشان به مبارزه کشیده شوند اما دیگر تحمل زندگی سخت مخفی و مبارزاتی، تحمل دستگیری و شکنجه و زندان، نمی توانست بدون انگیزه و آگاهی و بدون دانستن و شناختن - حتی اندک - صورت بگیرد. بسیاری از این زنان در ساده و ناآگاه نشان دادن خود افراط کرده اند. همه این زنان جسور و پیشرو، حالا اصرار غریبی دارند که خود را به سادگی و نفهمی بزنند، در روایت صدیقه (ص. ۱۶۷) هنگام حرف زدن از مصطفی شجاعیان و گروه خودشان، می خوانیم: "مصطفی نقش رهبر و فرمانده را داشت و ما نقش سرباز و شاگرد. او مخفی و مسلح بود، نویسنده و تئوریسین بود. ما دانشجویانی بودیم که به صورت عادی و علنی زندگی می کردیم. در واقع کسی نبودیم..." و در پایان همین صفحه: "ما هم درباره جزئیات برنامه سیاسی گروه پرسشی نمی کردیم و چیز چندان نمی دانستیم. فقط به نحوی کلی می دانستیم که گروه ما در پی تدارک و انجام عملیات مسلحانه است با هدف یاری رساندن به ایجاد جبهه ای متحد...". نپرسیدن و پرهیز از جمع کردن اطلاعات اضافی یک چیز است و خود را به نفهمی و نادانی زدن چیزی دیگر.

اینهمه اصرار و ابرام در ناآگاهی و بیخبری و پافشاری بر نادانی، آیا نوعی ابراز ندامت و پشیمانی نیست؟! در برخی جاها - حتی آنجا که راوی با مبارزات مسلحانه و سازمان پیرو این خط مشی ارتباطی نداشته - کار به افراط می رسد و مقاومت و آرمانخواهی دیگران را هم تخطئه و مسخره می کند: (ص. ۲۰۳، روایت فهیمه): "... چشم که به تاریکی عادت کرد توانستم شعرهایی را که اینجا و آنجا روی دیوار نوشته شده بود بخوانم. به نظرم رسید عجب دیوانه هایی پیدا می شوند در این دنیا که در سیاهچالی چنین مخوف از امید و زندگی می نویسند. از اینکه در مسلخ عشق جز نکو را نکشند و..." اما، تناقضات این راوی در صفحه بعد معلوم می شود. از اینکه او را به بند زنان سیاسی زندان قصر برده اند و حالا می تواند سرشناسان مبارزه را ببیند اظهار خوشحالی می کند: "می دانستم که در آنجا عاطفه گرگین همسر گلرخی را خواهم دید و با چهره ها مشهوری چون سیمین و رقیه و ناهید و بسیاری دیگر آشنا خواهم شد." و باز، هموست که در صفحه آخر کتاب، از اینکه خلاف میل و ایده خود حرکت و تبلیغ کرده حرف می زند و احساسات ضد تشکیلاتی و ضد گروهی حاکم بر کتاب را برجسته می کند. می گوید: "سرانجام به این موضوع پی بردم که عضویت در یک تشکیلات، خواهی نخواهی به نوعی وابستگی فکری نیز منجر می شود و در عمل از انتخاب آزاد اندیشه و رشد و شکوفایی فکری پیشگیری می کند. پس ناگزیر به تنهایی در راه کسب آزادی گام برداشتم. حالا کی به این نتیجه خواهم رسید که > حق هم دادنی است و نه گرفتنی؟ < الله و اعلم!".

"خانه، تیمی" چیست؟

لفظ خانه تیمی" که در سراسر کتاب، بطور سیستماتیک - و عمدتاً به جای سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - به کار رفته، در آن دوران اصطلاح رایجی نبود. خود مبارزان مخفی، مثل مجاهدین یا فداییان از این ترکیب استفاده نمی کردند. آنها برای محل زندگی مخفی و نظامی خود نام "پایگاه" را به کار می بردند. در حالی که در این کتاب می خوانیم: "اواسط زمستان عاطفه را هم به بند ما منتقل کردند. در محاصره خانه ای تیمی به مسئولیت چنگیز قبادی دستگیر شده بود" (ص. ۶۳). و یا "... صدیقه را در رابطه با یک خانه تیمی دستگیر کرده بودند..." (ص. ۴۵). و یا: "دخترش صدیقه به خانه های تیمی مجاهدین پیوسته بود..." (ص. ۲۲۱). معلوم نمی شود که اینها چرا با این اصرار، به "خانه های تیمی" می پیوندند و نه به سازمان فدایی یا سازمان مجاهدین؟ در بیشتر موارد، اصلاً اصطلاح

"خانه های تیمی" به جای نام سازمان فدایی به کار رفته و این، حتی در روایت رقیه، از اولین زنان چریک فدایی به چشم می خورد. در ص. ۳۱۲ می خوانیم: "... تصورم این بود که میترا و زهره مبلغان پر شور برای مشی چریکی خواهند شد، اما نه این که به خانه های تیمی بپیوندند!" و یا در ص. ۳۱۷ وقتی از گسترش ضربه های ساواک به مبارزان و چریکها سخن می گوید، می نویسد: "سال ۵۵، سال تشدید ضربه ها به خانه های تیمی و افزایش کشته شده ها، سال افول جنبش مسلحانه برخلاف باورمان، سال دلهره ئ نگرانی در زندانها بود..."!

خانه تیمی: کدام خانه تیمی؟ کدام سازمان؟ همه سازمانهای مخفی خانه های تیمی داشتند: از نواب صفوی تا مجاهدین و فداییان. منظور چیست؟ صرف پیوستن به خانه تیمی از نظر ساواک جرم بود یا خانه تیمی یکی از ابزارها و وسیله های مبارزه مخفی بود؟ اصلاً این "خانه های تیمی" برای چه "ساخته" و یا "تشکیل" شده بودند! صدیقه چرا در "خانه تیمی" بود؟ (ص. ۴۵). و یا: "... اواخر بهار ۵۰ با چند رفیق خانه تیمی دستگیر شده بودم..." (ص. ۴۷)، تا آخر این روایت گرایش سیاسی و وابستگی راوی ذکر نمی شود و فقط در آخر صفحه است که می فهمیم راوی یعنی شهین، با "رفقای قادی" هم پرونده، و، پس، فدایی بوده است.

در مورد بسیاری از راویان، گرایشات سیاسی و وابستگیهای سازمانیشان مشخص نمی شود. مگر آنجا که پیروی از مشی مسلحانه می کنند یا در تدارک عملیات مسلحانه هستند. که آنها برای رد و طرد آنست. مثلاً در روایت صدیقه، صفحات ۱۶۱ تا ۱۷۲، فقط معلوم است که می خواسته اند مبارزه مسلحانه بکنند. چه گرایش، چه سازمانی؟ چه هدفی؟...

تاریخ با نام کوچک

در *داد بی داد*، تمام راویان با نام کوچک معرفی شده اند. و نام کوچک هرگز هویت را - مگر برای آشنایان - روشن نمی کند. این روشن نبودن هویت، اعتباری برای روایتهای تاریخی واقعی به همراه نمی آورد. مضافاً به اینکه اینجا، مسئله جنبه افراط به خود گرفته و حتی در برخی موارد با ذکر نام شوهر و برادر اعدام شده، نیاوردن نام خود راوی جنبه شوخی می گیرد (ص. ۲۵ و ۴۷). خیلی از جاها نام رفتگان و جانباختگان و اعدام شدگان آمده و در جاهای دیگری نیامده است. در بالای روایتی نام کوچک ذکر شده و در متن، به دلیل ذکر نام کامل شوهر یا برادر اعدام شده یا کشته شده، نام راوی نیز مشخص می شود.

نگاهی به کتاب زندگینامه...

بقیه از صفحه ۲۲

فصل ششم تا نهم به سال های زندان اختصاص دارد. در این سال ها است که بدنبال عملیات سیاهکل، حسن مجددا زیر شکنجه قرار می گیرد. ساواک مطمئن است که وی از زندان با تیم کوه در رابطه بوده است. پس از بازجویی و شکنجه، حسن مجددا به دادگاه فرستاده می شود این بار حکم اعدام می گیرد. کوشش های خانواده و بویژه هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق در خارج از

کشور و کنفدراسین دانشجویان ایرانی در خارج، به فشار مراجع بین المللی بر حکومت شاه می انجامد و نهایتاً زیر این فشار ها حکم اعدام به حبس ابد تخفیف پیدا می کند.

فصل نهم به کشتار ۹ زندانی سیاسی در ۳۰ فروردین سال ۱۳۵۳ اختصاص دارد. حسن ضیاء ظریفی به همراه رفقای همیشه همراهش بیژن جزنی، محمد چوپان زاده، احمد جلیل افشار، مشعوف کلانتری نظری، عباس سورکی و عزیز سرمدی همراه با دو مجاهد مبارز کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل به جوخه اعدام سپرده می شوند. خبر این جنایت همه را بهت زده کرد. ۹ زندانی که محکومیت زندان داشتند، بدون محاکمه مجدد و بوسیله بازجویان زندان، دست بسته به تپه های اوین برده می شوند و وحشیانه تیرباران می گردند. ادعای رژیم مبنی بر کشته شدن اینان هنگام فرار، هیچکس را قانع نکرد و چه در داخل زندانها و چه در خارج از ایران موج اعتراض را برانگیخت.

فصول بعدی به بازتاب این جنایت در ایران و جهان، سقوط رژیم پهلوی و اعترافات شکنجه گران ساواک و اطلاعاتی که پس از انقلاب بدست آمد، می پردازد.

آقای ابوالحسن ظریفی در این کتاب علاوه بر شرح زندگی و مبارزه برادر خود حسن، در بخش ضمائم، برخی از نامه های حسن به خود را به همراه دو نوشته از وی با عناوین « چه می گفتم » و « حزب توده و کودتای بیست و هشت مرداد » به چاپ رسانده است. نویسنده در مقدمه کتاب خود می گوید: « انتشار این کتاب برای من ادای احترامی است به برادر کوچکم که اسطوره مقاومت بود، عظمت و بزرگی او را می ستایم و در مقابل او سر تعظیم فرود می آورم. » دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی در ادای احترام به برادر خود موفق بوده است و این کتاب ما را به چهره انسانی مبارز، فداکار و ثابت قدم آشنا می کند. باشد تا چنین ادای دینی درباره بسیاری از مبارزان گمنام جنبش آزادی خواهی و عدالت جویی سرزمین مان صورت گیرد.

مهمتر اینکه چرا مقاومت کردند، چرا هر کدام چند بار و چند سال زندان را تحمل کردند و باز هم به کارهایشان و در واقع به مبارزاتشان ادامه دادند. اصولاً، انگیزه شان از اینکارها چه بود. آنهمه شور و عشق و فداکاری و اعتقاد و آرمان این مبارزان در کجای این کتاب است؟ آیا واقعاً همه چیز "تصادفی" و اینهمه پوچ بوده است؟

کتاب، به زعم من، نه خاطره است، نه نقد گذشته است و نه تحلیل شیوه های مبارزاتی آن دوران. فقط نفی و طرد است. به ویژه نفی مبارزه مسلحانه و مشی چریکی. کتاب تصویری واقعی از زندان زمان شاه به دست نمی دهد. از مخافت زندان، انزوای زندانی، حالات روانی و روحی آشفته ای که زندانی به آن دچار می شد، آسیبهای جسمی که در شکنجه می دید و چه بسا آثار آن تا آخر زندگی بر جا می ماند، خبری نیست. بسیاری از زندانیان زمان شاه هنوز درد و زخم شکنجه های آن بیست - سی سال پیش را بر تن دارند و آثار روانی آنهمه اهانت و سرکوب را با خود حمل می کنند ولی در این کتاب، به سادگی گفته می شود، مرا شلاق می زدند، مرا به انفرادی بردند، مرا به اوین بردند، بردند... برگرداندند... زدند، فحش دادند، توهین و تحقیر کردند... اینها همه ساده برگزار شده است. چرا؟ چرا نباید از شکنجه و خوف و هراس زندانی از این شکنجه حرف زد؟ همین است که باعث می شود خانم نوشین شاهرخی در نوشته خود در نشریه اینترنتی "عصر نو"، ۱۷ اردیبهشت ۷/۱۳۸۲ مه ۲۰۰۳، به عنوان یکی از امتیازات کتاب، ذکر می کند که: "داد بی داد با نثر روان و زیبایی به طور ظریفی از توضیح های تکراری ملال آور و طولانی شکنجه می پرهیزد...! آیا واقعاً بازگویی تاریخ استعمار و استثمار و شکنجه و کشتار و سانسور - و - خفقان - و - شرح - شناعتها و آدمکشیهای سفاکان و دیکتاتورها "ملال آور" است؟ آیا این آدمها برای شادی و تفریح و برگزاری تئاتر و بازی به زندان رفته بودند یا توسط نظامی دیکتاتوری و سفاک و مخالف هرگونه آزادی در بند شده بودند؟ آیا نباید از آنچه بر ما و تاریخمان رفته است گفت و گفت و گفت تا فراموش نشود و تا بتوانیم راههای بهتری برای پیروزی و رسیدن به دنیایی بهتر پیدا کنیم؟

مثلاً در ص. ۲۲۲، می آید: "ما را به خاطر متواری شدن همسر هوشنگ اعظمی دستگیر کرده بودند... ولی خود راوی با نام کوچک و حرف اول فامیل معرفی شده است. و عین این ماجرا در ص. ۲۲۶. در روایت ثریا تکرار شده است. خانم حاجبی توضیح می دهد که "سعی بسیار کرده" که راویان را راضی کند با نام کاملشان معرفی شوند ولی نتوانسته آنها را قانع کند، این پذیرفتنی است که برخی - به هر دلیلی - نخواهند نامشان ذکر شود - ولی می شد فقط همانهایی را که مشکل دارند با نام کوچک آورد و نام بقیه را ذکر کرد. نمونه دیگر، در روایت صدیقه، صفحات ۱۶۱ تا ۱۷۲ است که نامهای بسیاری بطور کامل ذکر شده ولی نام مرضیه همه جا فقط مرضیه آمده، خواننده می خواند که مرضیه روشنفکر و فعال بود، آمد، بر روی دیگران تأثیر گذاشت، مخفی شد، چریک شد، و... بدون اینکه بداند بالاخره این مرضیه کیست. در واقع، و سواس برای به کار نبردن نام فامیل، به جای این که نظم و ترتیبی به کار رفته باشد، اغتشاش ایجاد کرده است.

چگونگی ارائه روایتها، به کار بردن اسامی کوچک، و بی توجهی به تاریخ و زمان، روشن نبودن گرایشات سیاسی اغلب راویان، باعث شده که در مجموع، کتاب حال و هوای شخصی و خودمانی به خود بگیرد. مثل اینکه عده ای که همه یکدیگر را می شناسند دور هم نشسته اند و همینطوری خاطراتشان را شرح داده اند - و بیشتر هم خاطرات تفریحی و خوشایند و توام با شادی و خنده را بازگو کرده اند و آنطور که در شرح خودمانی خاطرات رواج دارد، اغلب خود را نادان و بیخبر و ساده لوح معرفی کرده اند، و البته جا به جا هم از کارهایشان ابراز پشیمانی و ندامت کرده اند. این کتاب از این محدوده که فراتر برود، برای خواننده ای که این آدمها را شناسد و نداند رقیه کیست یا ثریا و فهیمه و عاطفه کیانند، ارزش تاریخی ندارد. خواننده ای که دور از محدوده آدمهای سیاسی و انقلابی و زندانی بوده باشد، یا خواننده ای که چند سال بعد این کتاب را به قصد شناختن دوره ای از تاریخ مملکت دست بگیرد، چیز زیادی دستگیرش نمی شود. نمی تواند مطمئن باشد که اینها آدمهای واقعی اند و نه ساخته و پرداخته ذهن کوشنده. هویت آدمها گنگ و مبهم است. در مجموع به دفترچه خاطرات بیشتر شبیه است. تجربه ای را به آیندگان منتقل نمی کند. خواننده ناآشنا نمی فهمد چرا این عده به زندان افتادند، چرا شکنجه شدند و

یاد ادوارد سعید را گرامی داریم

مهرنوش کیان

تا کی می خواهیم نادیده بگیریم که فریادهای مردم غزه در اثر سیاست های دولت اسرائیل است و نه از فریادهای قربانیان نازی ها؟

ادوارد سعید، استاد برجسته دانشگاه، نویسنده، موسیقیدان و فعال سیاسی درس ۶۷ سالگی از سرطان خون درگذشت. نقش مهم سعید در تعمیق جنبش فلسطین با انتقاد سازنده از عوامل بازدارنده در آن از یک سو و مطرح ساختن این جنبش از طریق نوشتن مقالات بی شمار، مصاحبه ها، شرکت در برنامه های رادیویی و غیره در میان اذهان عمومی مردم آمریکا و جهان از سوی دیگر، از اهمیت به سزایی برخوردار بود. مقاله زیر خلاصه ای است از زندگی و کارنامه ادبی، هنری و سیاسی وی.

ادوارد سعید در سال ۱۹۳۵ در اورشلیم که در آن زمان بخشی از فلسطین تحت سلطه انگلیسی ها بود به دنیا آمد. خانواده سعید از مسیحیان مرفه و سرشناس فلسطین بودند. پدرش قبل از جنگ جهانی اول به آمریکا مهاجرت کرده بود و پس از خدمت دواطلبانه در ارتش فرانسه به عنوان شهروند آمریکایی به اورشلیم بازگشت تا با دختر یکی از مقامات کلیسای باپتیست ها ازدواج کند. سعید در بیوگرافی خود به نام «خارجی» (۱۹۹۹) می نویسد که در طول کودکی و نوجوانی خود همواره سعی می کرد بر «ترسی عمیق» که از پدر خود داشت، غلبه کند. اما سرسختی و تلاش در زندگی، که راه موفقیت های بی شمار آکادمیک او را هموار ساخت، مدیون اوست. سعید می گوید: «من هیچ تصویری از بیکاری و تفریح ندارم. هر روز از زندگی ام مثل اولین روز شروع یک ترم دانشگاه پس از تعطیلاتی طولانی، با انبوهی از کار که انجام نشده و

آینده ای نامعلوم است.» مادر سعید عشق به موسیقی و ادبیات را در وی بیدار ساخت. بخشی از کودکی سعید در مصر گذشت و تحصیلات او بخشا در اورشلیم و بعدا در مدارس خصوصی در آمریکا ادامه یافت. پیشینه تحصیلی مناسب راه را برای ادامه تحصیلات در دانشگاه های پرینستون و هاروارد و اتمام آن با مدرک دکترا در رشته ادبیات تطبیقی هموار ساخت. همچنین سعید با موسیقی الفتی خاص داشت و پیانو را به خوبی پیانیست های حرفه ای می نواخت. آشنایی او با مشقات مردم فلسطین به سال های ۱۹۴۸ بر می گردد. رابطه نزدیک او با عمه اش، ناهیا، که در قاهره در مراکز کمک به آورگان فلسطینی فعالیت می کرد، ارتباط عاطفی عمیقی میان او و مردمش ایجاد نمود. این عواطف عمیق با شکست سال ۱۹۶۷ و سیل آورگان فلسطینی به کشورهای همجوار دیدگاه های سیاسی سعید را بر علیه سیاست های نسل کشی دولت اسرائیل عمیق تر ساخت. خود او شکل گیری نظرات سیاسی اش را مدیون روشنفکرانی همچون آر پی بلک مور، گرامشی، آدورنو، ریموند ویلیامز و مایکل فوکولت می داند.

او کتاب ها و مقالات بی شماری در زمینه های مختلف نوشته است. از مهمترین نوشته های او می توان از «اورینتالیسم، ۱۹۷۸»، «جهان، متن و نقد، ۱۹۸۳»، «سرزنش قربانیان، ۱۹۸۸»، «فرهنگ و امپریالیسم، ۱۹۹۳»، «صلح و ایجاد نارضایتی: مقالاتی در باره روند صلح در فلسطین، ۱۹۹۵»، «روند صلح: اسلو و پس از آن، ۲۰۰۰»، و آخرین کتابش «قدرت، سیاست و فرهنگ» نام برد. برای لیست کامل کتاب ها، مقالات و مصاحبه های او می توانید به www.edwardsaid.net مراجعه کنید. سعید در سال ۱۹۷۷ به عضویت شورای ملی فلسطین (پی. ان. سی) انتخاب شد و در مطرح ساختن مسئله فلسطین و سیاست های اسرائیل در قبال مردم فلسطین در جامعه آمریکا نقشی اساسی را ایفا نمود. او یکی از اولین کسانی بود که با رد مبارزات قهر آمیز بر علیه اسرائیل از ایجاد دو کشور فلسطین و اسرائیل دفاع می نمود و در واقع حق حیات اسرائیل را در منطقه به رسمیت می شناخت. این نظر در سال ۱۹۸۸ در شورای ملی فلسطین اکثریت یافت. اما با ادامه روند صلح اسلو، سعید با طرح این نکته که مفاد قرارداد

صلح به طور غیر منصفانه ای به نفع اسرائیل می باشد، موضعی نقادانه نسبت به شورا و شخص عرفات گرفت و بالاخره در سال ۱۹۹۱ از این شورا استعفا داد. او به درستی مطرح می نمود که عقب نشینی اسرائیل (مطروحه در طرح صلح اسلو) از نوار غزه و جریکو و توافقات بر سر اورشلیم در واقع «ابزاری است برای تسلیم بی قید و شرط مردم فلسطین و تبدیل آن به یکی از اقمار اسرائیل.» او تا به آخر با فساد و دیکتاتوری عرفات و اطرافیان وی مخالفت می ورزید و در سال های آخر عمرش نوشته های او در فلسطین به شدت سانسور می گردید.

سعید به خوبی دریافته بود که اسرائیل با استفاده از مسئله کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم برای پیشبرد سیاست های خود استفاده می کند. به همین دلیل و به درستی در ۱۹۹۴ در مقاله «سیاست تصرف» نوشت: «سوالی که باید از خود بپرسیم این است که تا کی تاریخ یهودی ستیزی و کشتار یهودیان به عنوان اسلحه ای برای پیشبرد سیاست های غیر انسانی دولت اسرائیل علیه فلسطینی ها مورد استفاده قرار می گیرد... تا کی می خواهیم نادیده بگیریم که فریادهای مردم غزه در اثر سیاست های دولت اسرائیل است و نه از فریادهای قربانیان نازی ها؟» انتقادهای بی امان او در مطبوعات آمریکا، خشم صهیونیست های آمریکائی را به شدت برانگیخته است. در جریان روند صلح اسلو، چند روزنامه دست راستی او را «پروفیسور ترور» نامیدند.

سعید از سال ۱۹۹۰ به دلیل تضعیف سلامتی جسمانی اش، فعالیت های خود را در زمینه های متفاوت محدود کرد و از آخرین کارهای وی تشکیل گروه المبادره در فلسطین، برای گسترش هر چه بیشتر دموکراسی در میان روشنفکران و مردم فلسطین و تشکیل ارکستر دیوان شرق - غرب به همراه دانیل بارنبوم، یک شهروند اسرائیلی در سال ۱۹۹۹ بود. این ارکستر یک ماه قبل از مرگ وی با اجرای کنسرتی از موسیقی واگنر در لندن به شدت مورد توجه قرار گرفت.

یادش گرامی باد و راهش پر رهرو.

محمود درویش

ادوارد سعید ضمیر و سفیر ما در پیشگاه خرد انسانی

۲۶ سپتامبر ۲۰۰۳

اگر از یک فلسطینی سؤال شود که در پیشگاه جهانیان به چه می‌بالد، او فوراً پاسخ می‌دهد: به ادوارد سعید. تاریخ و فرهنگ فلسطین تاکنون و شاید تا آینده‌ای دور، انسانی به بالای این یگانه چنگانه نیافریده است. فلسطین او را زاد، اما به یمن وفاداری به ارزشهای عدالتخواهانه‌ای که در زادگاهش پایمال شد. و دفاع وی از حقوق فرزندان این خطه، در برخورداری از نعمت زندگی و آزادی، او را به یکی از پدران سمبلیک فلسطین معاصر بدل کرد.

او، به نبرد کنونی از زاویه فرهنگی و اخلاقی می‌نگریست که، نه فقط حق فلسطینی‌ها را در مقابله با اشغالگران مورد تأیید قرار می‌دهد، بلکه به ویژه از این زاویه به آن نگاه می‌کند که این مقاومت وظیفه‌ای ملی و انسانی نیز بشمار می‌رود.

ادوارد، مجموعه‌ای به هم پیوسته بود که در آن، انسان ناقد، اندیشمند، موسیقیدان و سیاسی به هم گرد آمده بودند؛ بی‌آنکه فعالیت در یکی از این عرصه‌ها به جنبه‌های دیگر شخصیت وی آسیبی وارد آورد. شخصیت والای او در عرصه جهانی موقعیتی منحصر به فرد به او بخشیده بود. به ندرت می‌توان شاهد جمع شدن اینهمه خصوصیت‌های برجسته فرهنگی و هنری در یک فرد بود. ادوارد سعید نمونه‌ای از این تبار بود؛ ظریف، گرانمایه، رسا، سلیس، عمیق، شجاع، و عاشق زیباییهای زندگی و زبان.

در لحظه‌ای بی‌نظیر، در وداعی تلخ و سنگین و در اندوه از دست رفتنش، جهانی در کنار فلسطین گرد می‌آید. در مراسم تودیع او، خاندان صاحب‌عزا را نمی‌توان بازشناخت؛ او متعلق به خانواده جهانی است. فقدان او غم مشترک ماست. با هم اشک می‌ریزیم.

ادوارد با جان و ضمیر زنده‌اش، با فرهیختگی و گستره فرهنگی‌اش، فلسطین را در دل جهان جای داد و جهان را در دل فلسطین!

ترجمه حماد شیبانی



از این که با ادوارد سعید وداع گویم، عاجزم. از بس که او در میان ما و جهانیان حضور دارد، از بس که او زنده است.

دیروز، ضمیر و سفیر ما در پیشگاه خرد انسانی، به دنبال نبردی طولانی و بیهوده با مرگ، از پای درآمد. اما مقاومتش در برابر نظم نوین جهانی، مبارزه‌اش در دفاع از عدالت و منزلت انسانی و از همه جنبه‌های مشترک فرهنگها و تمدنها پایان نیافته است.

او دوازده سال تمام، پنجه در پنجه مرگ درانداخته بود. جانمایه او در این نبرد، تداوم قهرمانانه ابداع و خلاقیت‌های سرشار از اصالتش بود، نوشتن بود، موسیقی بود. تقویت اراده انسانی بود و دامن زدن به مباحثات جدی پیرامون جوهر و معنا و قرار دادن انسان فرهیخته در جایگاهی شایسته.

چهره حیرت‌انگیز تعهد

یادمان صمد بهرنگی

علی اشرف درویشیان

انتشارات: کتاب و فرهنگ

چاپ اول، ۱۳۷۹، تهران. ۶۲۳ صفحه

صمد بهرنگی و ماهی سیاه دانا

سیروس طاهباز

انتشارات: فرزانه روز

چاپ اول، ۱۳۸۰، تهران.

۲۸۸ صفحه



چنانکه یکی دیگر از تحلیلگران آثار صمد هم (ص ۳۱) متذکر می‌شود، این قصه نویس، اغلب قصه‌هایش را ناتمام می‌گذارد و خود نیز بر این امر اذعان دارد. به طوری که مثلاً در "کچل کفتر باز" می‌نویسد: "همه قصه‌گوها در اینجا می‌گویند که قصه ما به سر رسید. اما من یقین دارم که قصه‌های ما هنوز به سر نرسیده و روزی البته دنبال این قصه را خواهیم گرفت..."

پس از نزدیک به دو دهه که آثار بهرنگی و نوشته‌های مربوط به او نیز، همچون آثار بسیاری دیگر از نویسندگان پیشرو و آزاد اندیش، دچار سانسور شدید حکومتگران اسلامی بود و حتی کتابهای او نیز از کتابخانه‌های مدارس تصفیه و بیرون ریخته شده بود، در اثر مبارزات آزادیخواهان مردم و به همت برخی ناشران، در سالهای اخیر برخی از این آثار تجدید چاپ و در ویرتین کتابفروشی‌ها ظاهر شده است. در همین ایام، همچنین

کتابها و مقالات متعددی پیرامون کارهای قلمی و زندگی این "چهره حیرت‌انگیز تعهد" (توصیف احمد شاملو از صمد، ص ۳۰۰) انتشار یافته است. در اینجا، به مناسبت سی و پنجمین سالگرد مرگ نابهنگام بهرنگی، معرفی و بررسی کوتاهی از دو کتاب جدید، از نظر خوانندگان می‌گذرد.

نویسنده نامدار و پرکار، علی اکبر درویشیان، که خود نیز آثار قابل توجهی را در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان پدید آورده، در کتاب "یادمان صمد بهرنگی" مجموعه‌ای متنوع و جالب از نوشته‌ها و مقالات درباره بهرنگی را گردآوری و تنظیم کرده است. جمع‌آوری این مطالب، که برخی از آنها از منابع پراکنده و مربوط به سالهای دور و، بنابراین، از دسترس خوانندگان عادی دور است، در یکجا وسیله مناسبی را در اختیار علاقه‌مندان صمد و خوانندگان جدید وی می‌گذارد. به تصریح درویشیان، در گردآوری این نوشته‌ها تلاش شده است تا خوانندگان "با جنبه‌های مختلف زندگی و آثار زنده‌یاد صمد بهرنگی، از دیدگاه‌های گوناگون" آشنا شوند. بنابراین، در این مجموعه، علاوه بر مطالبی از یاران و نزدیکان صمد، مقالات و نوشته‌هایی

ادبیاتی از این نوع گذشته است و همه آن اندیشه‌هایی که روزگاری برایش جان می‌دادند، بیهوده بوده است. اما..."

با این جملات است که پیشگفتار کتاب "یادمان صمد بهرنگی" آغاز می‌شود. در این پیشگفتار، علی اشرف درویشیان، با ذکر چند نمونه مشخص از نمونه‌های بسیار کار و زندگی فاجعه‌آمیز کودکان و نوجوانان که "هنوز در زیر پاشنه‌های آهنین و بی‌رحم سرمایه، در کارگاه‌ها، آرزوها و شادی‌هاشان نابود می‌شود و سرگردان و بی‌آینده در کوچه‌ها و خیابانها می‌چرخند"، یادآور می‌شود که "چهره اینان در تصاویری که صمد بهرنگی در کتابهایش ارائه داده چهره‌های آشنایی است گویی که فرزندان یاشار، اولدوز، لطیف و پولاد و ... در برش دیگری از تاریخ پدیدار شده‌اند." گزارشگر آگاهی ... که نابسامانی و رنج مردم فرودست را درک کرده بود و می‌کوشید این دردها و رنجها را در آثارش منعکس کند، مبارزی که "پیگیر و خستگی‌ناپذیر در جستجوی ارزشهای تازه‌ای بود تا به جای ارزشهای از اعتبار افتاده مرسوم و متعارف بگذارد..." (صفحات ۱۸-۱۶) خود نیز بر این نکته آگاه بود که هنوز این "قصه" را پایانی نیست.

"آنها که گذشته‌های خود را آگاهانه به فراموشی سپرده‌اند، با ناآگاهی چنین می‌پندارند که دوره صمد بهرنگی و کتابهایش سپری شده است. برخی از اینان روزگاری به اقتضای شور و حال جوانی و نیز موج فراگیر زمانه، وارد مبارزه بر ضد ستمگری‌های اجتماعی شدند و حتی در این راه سختی‌ها، شکنجه‌ها و زندانها کشیدند و از نزدیکان خود، جانهای شیفته و عزیزی را از دست دادند، اما از آنجا که عشق به مردم فرودست در عمق وجود برخی از آنان ریشه نداشت و آگاهی‌های اجتماعی‌شان کاغذی بود، با یورش توفان سهمگین سرکوبها و به دنبال آن، ناکامی‌ها، همه چیز را پایان یافته پنداشتند و آرام آرام از واقعیات دور شدند و اینک برای آنها دیگر نه انسان ستمدیده‌ای وجود دارد و نه کودک بی‌پناهی. شکنجه و مرگ دردناک کودکانی هم که این روزها صفحه حوادث روزنامه‌ها را پر کرده است، نتوانست آنان را از خواب عمیق بیدار کند و برای آنکه بی‌دغدغه خیال و آرامش خاطر بر سر سفره رنگینی بنشینند که از تصادف روزگار و بر اثر آشفتگی‌های اقتصادی برخاسته از جنگ، گسترده شده بود، خود را با این باور قانع کردند که دیگر دوره صمد بهرنگی و آثارش و

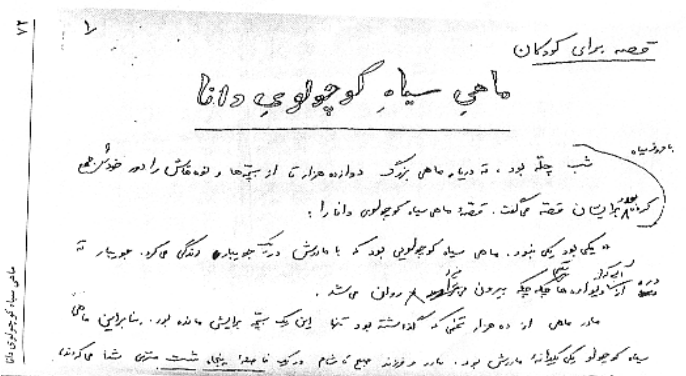
است." وی در ادامه گفتگو، تأکید می‌کند: "در ماهی سیاه کوچولو هم توسل به اسلحه هست، اما آن هم در رابطه با روند پیشبرد داستان است. تصادفی است. طبیعی است که ماهی سیاه کوچولو هنگام احساس خطر از خودش عکس‌العملی نشان بدهد. شاید صمد مبارزه فرهنگی را ترجیح می‌داد. گو اینکه در تمام زندگی‌اش همین کار را کرد، اما مبارزه مسلحانه و چریکی، فکر نمی‌کنم صمد حتی خوابش را هم دیده باشد. از طرفی آغاز یک مبارزه مسلحانه چریکی، تاریخش یک سال و نیم پس از مرگ صمد است." با این حال، فرمود می‌افزاید که "اگر صمد بهرنگی در سال ۱۳۴۷ به دریا نمی‌پیوست، در سال ۱۳۵۰ حتماً جلو جوخهٔ اعدام قرار می‌گرفت. گرچه در آن مسیر نبود، اما کشیده می‌شد... یعنی در برابر جریان‌ات آن روزگار نمی‌توانست بی‌تفاوت باشد."

سیروس طاهباز، نویسنده، محقق و مترجم توانا، که بویژه با گردآوری، تنظیم، تدوین و انتشار کلیه آثار بنیانگذار شعر امروز

ایران، نیما یوشیج، طی دوره‌ای سی و پنج ساله، یادگار و نام نیکی از خود برجای نهاده است، چند ماه پیش از درگذشت ناگهانی‌اش (در اسفند ۱۳۷۷) مجموعه‌ای را درباره صمد فراهم کرده بود که، پس از سه سال، با عنوان "صمد بهرنگی و ماهی سیاه دانا" امکان انتشار یافت. خود وی، در پایان مقدمه، درباره چگونگی تهیه این کتاب چنین توضیح می‌دهد: "... درفاصله تعطیلی چندروزه و فراغتی که به دست آمده بود به کندوکاو و جمع‌آوری انبوه نوشته‌های پراکنده‌ای اتاق کارم سرگرم بودم که چشمم پس از سالها به این نوشته‌های دوستانم افتاد. با حسرت آنها را نگاه کردم و خواندم و گریستم و دیدم بهتر است به جای در گوشه‌ای افتادن و خاک خوردن و از بین رفتن، آنها را به چاپ برسانم که هم با ارزش است و خواندنی و هم یادگاری از انسانی صمیمی، شریف، بی‌شیله پیله و با معرفت. یعنی به جز فروغ، با معرفت‌تر از تمام نویسندگان و شاعر جماعتی که در این سی، چهل سال کار دیده و شناخته‌ام. پس آنها را همان طور که هست چاپ می‌کنم همراه با این یادداشت... (ص ۳۵).

طاهباز، یادداشت‌مقدماتی خود، با عنوان "یاد بعضی نفرات..." بر این مجموعه را با این عبارت آغاز می‌کند که "... دهه چهل،

رئیس‌نیا، همچنین، ضمن اشاره به سفر بهروز دهقانی به آمریکا، در این باره می‌گوید: "... در این زمان بهروز در آمریکا بود. ارتباط سازمانی پیش می‌آید و صمد به بهروز نامه می‌نویسد که برگرد و بیا،... بهروز که چنین دید بلافاصله بنا بر توصیه دوستانش برگشت اما وقتی به ایران رسید، صمد دیگر نبود... امیر پرویز پویان در سال ۱۳۴۷ چند روز به تبریز آمد و ما رفیقیم و با هم صحبت کردیم. در یک قهوه‌خانه نشسته بودیم و بعد از آنجا به جایی رفیقیم و فهمیدیم که بهروز می‌آید. در آنجا بود که بهروز جریان مرگ صمد را



شنیدید...". یکی دیگر از یاران صمد که با نام "یکی از رفقای او" مطلبی در سال ۱۳۵۷ درباره بهرنگی نوشته و در این یادمان (صفحات ۲۴-۵۲۷) درج گردیده است، با اشاره به فضای سیاسی آن دوران (خبرهای مربوط به جنگ ویتنام، موفقیت‌های انقلاب مردم کوبا و...)، تشکیل محافل سیاسی مطالعه و بحث در تبریز که، به نوشته وی، "صمد در دو محفل از محافل یاد شده شرکت فعالی داشت"، و نیز تعقیب خبرهای "جنبش ملا آواره در کردستان" از سوی صمد، از وی نقل قول می‌کند که "اگر به موقع قلم خود را زمین نگذاشته و به جای آن تفنگ در دست نگیریم، در آن صورت به روشنفکران ذهن‌گرای گسسته از خلق تبدیل خواهیم شد."

اما، دوست و همکار دیگر بهرنگی، غلامحسین فرنود، در پاسخ این سؤال درویشیان که "آیا صمد بهرنگی واقعاً به جریان‌های چریکی تمایل داشت؟" اظهار می‌کند: "آن زمان هنوز مسائل چریکی مطرح نبود. تشکلهایی بود اما اسمی از مبارزه مسلحانه نبود. فکر می‌کنم جملهٔ آخر کتاب "بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری" هم تصادفی بود. قصد و هدفی پشتش نبود. صمد این جمله را فقط با توجه به روحیه قهرمان داستان و موقعیتی که در آن قرار گرفته بود، آورده

از جلال آل‌احمد، رضا براهنی، نسیم خاکسار، محمود دولت‌آبادی، احسان طبری، اسلام کاظمیه، فرج سرکوهی و... نیز درج شده است. پنج صفحه از این کتاب به "سالشمار" زندگی صمد، و هیجده صفحه از آن به "نمایه کتابشناسی صمد بهرنگی" اختصاص یافته است. این "نمایه" فهرست نسبتاً جامعی از نوشته‌های مربوط به صمد را ارائه می‌دهد. عکسها و طرحهایی از صمد و همراهان او نیز زینت‌بخش صفحات پایانی این مجموعه است.

برای پر بار کردن یادمان بهرنگی، درویشیان حاصل دو گفتگوی خود با دو تن از دوستان نزدیک او، رحیم رئیس‌نیا و غلامحسین فرنود، را در این کتاب آورده است که از نظر روشن ساختن جنبه‌هایی از زندگی و مبارزه نویسنده "ماهی سیاه کوچولو" نیز جالب توجه است. یکی از مسائلی که در این گفتگوها مطرح شده، چگونگی آشنایی و رابطه صمد با محافل و جریان‌های سیاسی آن دوره و، بویژه، با بنیانگذاران جنبش فدایی است. رئیس‌نیا، در جایی از این گفتگو، با اشاره به

آشنایی صمد با امیرپرویز پویان در تهران (احتمالاً در سال ۱۳۴۵) می‌گوید: "پس از ملاقات پویان با صمد، پویان به یکی از دوستانش (سروقد) نوشته بود که در ایران دارد ماکسیم گورکی جدیدی به وجود می‌آید." وی، در جایی دیگر، به "جزوه‌های مائو" و "کتابچه‌ای راجع به زندگی خسرو روزبه" و یا به "یکی دو اعلامیه درباره کردستان..." درباره جریان سال ۱۳۴۷ که کردها را گرفته و اعدام کرده بودند" اشاره می‌کند که صمد در موارد مختلف، جهت مطالعه در اختیار او گذاشته بود، و در پاسخ این سؤال که "آیا صمد بهرنگی با گروه‌های سیاسی و سازمانهایی که بعداً مشی مسلحانه را انتخاب کردند رابطه داشت؟" اظهار می‌دارد: "سال ۱۳۵۰ که ما را دستگیر کرده بودند و در زندان بودیم، دو تا از بچه‌های چریک هم آنجا بودند. یکی از آنها یحیی امین‌نیا بود که اعدام شد... روزی او را برای بازجویی مجدد بردند، وقتی برگشت گفت: کروکی چریک‌های شاخهٔ آذربایجان را به من نشان دادند و من اسم صمد را بالای کروکی دیدم. اخوت بازجوی ساواک می‌گفت که همهٔ آتشها از گور این گور به گور شده بر می‌خیزد. فکر می‌کنم سفر بهرنگی به تهران و دیدار او با امیر پرویز پویان در این مسئله تأثیر داشته است."

سالهای رویش بود و شکفتن. همه چیز سبز بود و سبک بود و چیززی در هوا بود که نرات تن را به جنبش فرا می‌خواند. مثل هم سبز رنگ بهار، که فروغ گفته است. در آغاز این دهه بود که مجله‌ی "آرش" را راه انداختم. آبان ۱۳۴۰... "وی در این مقدمه، بخشی از خاطرات فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خویش و همچنین چگونگی آشنایی، دوستی و همکاری با روشنفکران و نویسندگانی چون جلال آل‌احمد، فروغ فرخزاد، غلامحسین ساعدی، بهروز دهقانی و صمد بهرنگی را بیان می‌دارد. در واقع، با توجه به اینکه آغاز و یا شکوفایی خلاقیت‌های ادبی و فرهنگی بسیاری از این نسل از شاعران و نویسندگان ایران در دهه‌ی چهل بوده است، یادآوری از این دهه به عنوان "سالهای رویش و شکفتن" نیز نابجا و نادرست نیست، هرچند که تشدید تدریجی سانسور و سرکوب در این دهه هم زمینه‌ساز سترونی و خفقان آریامهری دهه‌ی بعدی بود. اما سانسور و سرکوب و اختناق میراث‌خوار رژیم آریامهری هم کار را به جایی رساند که مثل معروف "سال به سال، دریغ از پارسال" نیز بیش از همیشه برای اهل قلم و اندیشه مصداق پیدا بکند.

درباره چگونگی آشنایی با صمد، طاهباز می‌نویسد: "... صمد بهرنگی را از سال ۱۳۴۰ می‌شناختم، بلافاصله بعد از انتشار شماره‌ی اول مجله آرش که نامه‌ای از تبریز به نشانی انتشارات نیل، که در آن زمان در چهارراه مخبرالدوله بود، برایم نوشته بود و خواسته بود که از هر شماره‌ی مجله ۵۰ نسخه برایش بفرستم تا او بفروشد و پولش را برایم بفرستد... یک روز تلفن خانه‌مان زنگ زد و گوشی را که برداشتم یکی گفت من صمد هستم و در تهران هستم و می‌خواهم شما را ببینم. قرار دیدارمان را همان روز بعد از ظهر در همان کتابفروشی نیل گذاشتیم و وقتی آنجا رسیدیم چند چهره ناشناس را مشغول حرف زدن با محسن آقابخشی و جهانگیرخان دیدم. محسن آقا مرا به جوان لاغری معرفی کرد که لباسی ساده به تن داشت و سیل سیاه بلندی در صورت تکیده‌اش جای داشت. روبوسی و معرفی همراهانش که یکی بهروز دهقانی بود و یکی بهروز دولت آبادی و... صمد بلافاصله دست در جیب کرد و پاکتی را بیرون آورد که اسم من رویش نوشته شده بود و گفت این دویست تومان پول مجله‌های آرش. ما از این پس همیشه ترکی حرف می‌زدیم" (ص ۲۴ و ۲۶).

طاهباز، ضمن توضیح تداوم همکاری‌های فرهنگی و "داد و ستدهای فکری" خود با صمد، از خصلتها و خصوصیات او یاد می‌کند که "نویسنده‌ای با استعداد و سختکوش و مهمتر از آن، آدمی صمیمی و مهربان بود. زبان ترکی ادبی را خیلی خوب می‌دانست و عاشق فولکلور و فرهنگ مردم سرزمینش بود. خودش را "یوموروقچی"، اهل مشت و مبارزه می‌دانست و همه آدمهایی را که چنین می‌پنداشت، دوست داشت...". و می‌افزاید: "چندبار به جد از او خواستم او که به ترکی فکر می‌کند و بعد به فارسی ترجمه می‌کند و می‌نویسد، چرا اصلاً یکبار به ترکی نمی‌نویسد. می‌گفت، و راست هم می‌گفت که نمی‌گذارند چاپ شود و به این ترتیب ارتباط از بین می‌رود. رژیم شاه از چاپ هر مطلبی به زبانهای ترکی و کردی هراس جنون‌آمیزی داشت. اما من آنقدر به او اصرار کردم که داستان زیبای تلخون را به ترکی نوشت و برایم خواند که واقعاً کیف کردم. و چند بار به گریه افتادم. اگر عمری بود و دل و دماغی، من این داستان را از زبان ترکی ترجمه خواهم کرد و به جای نوشته فارسی خود او منتشر خواهم کرد..." (ص ۲۷-۲۸).

بعد از مرگ صمد، طاهباز که در آن هنگام به عنوان ویراستار در "کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان" و عصرها در موسسه انتشاراتی "امیرکبیر" کار می‌کرد، به فکر گردآوری و چاپ بقیه آثار صمد می‌افتد و برای این کار از بهروز دهقانی کمک می‌خواهد. "بهروز دهقانی نوشته‌های پراکنده‌ی صمد بهرنگی را گردآوری کرد و برای چاپ در موسسه امیرکبیر به من سپرد، سال ۱۳۴۹. به خاطر نمی‌آورم پس از آن او را دیده باشم. او به خلاف صمد، اسلحه را به قلم ترجیح داد و جانش را در سر این راه گذاشت... من نوشته‌های پراکنده‌ی بهرنگی را با نام تلخون، و مجموعه قصه‌ی شماره‌ی ۲" در همان سال در موسسه انتشارات امیرکبیر چاپ کردم" (ص ۳۲).

بعد از این مقدمه خواندنی، "صمد بهرنگی و ماهی سیاه دانا" در برگیرنده‌ی یک نامه از بهروز دهقانی و سه نامه از صمد بهرنگی به سیروس طاهباز، متن دستنوشته اولیه "ماهی سیاه کوچولو" و دستنوشته ترجمه شعرهایی از نیما، فروغ، شاملو، اخوان ثالث و م. آزاد به ترکی توسط صمد، متن فارسی و متن ترکی "تلخون" به قلم صمد، و دستنوشته‌های "مزارات متبرکه دارالسلطنه تبریز" و چند نمونه تحقیق و گردآوری

فولکلور آذربایجان به وسیله صمد و بهروز است.

طاهباز، ضمن نقل خاطرات خویش، شرح جالبی توجهی از چگونگی ویرایش و چاپ نخستین "ماهی سیاه کوچولو" در مرداد ۱۳۴۷ (یک ماه پیش از مرگ نویسنده آن) را به دست می‌دهد (ص ۳۱-۳۰). طبق روایت او "اوایل سال ۱۳۴۵ بود که صمد بهرنگی داستان کوتاهی با نام "ماهی سیاه کوچولو" دانا" برای چاپ در آرش برایم فرستاد که در زیر عنوانش نوشته بود: "با اقتباس از داستان ماهی فرزانه سالتیکوف شچدرین، نویسنده روس". فکر داستان نسبتاً خوب بود، اما نثری خیلی بد داشت. از این موضوع "اقتباس" هم چندان خوشم نیامد. آن را در آرش چاپ نکردم و رویم هم نمی‌شد که اصل موضوع را به بهرنگی بنویسم تا اینکه چند ماهی بعد فیروز شیروانلو به کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رفت و بعدش م. آزاد. من آن داستان را برای فیروز شیروانلو و فریده فرجام خواندم و آنها گفتند به شرط یک ویرایش اساسی آن را چاپ می‌کنند. جریان را به صمد بهرنگی نوشتم و او به تهران آمد و من او را بردم پیش فیروز شیروانلو و فریده فرجام که... پیشنهاد ویرایش اساسی را بهرنگی پذیرفت و متن را به آنها داد. فریده فرجام حدود یک ماهی روی آن متن کار کرد و شد چیزی حسابی که با اندکی تغییر توسط بهرنگی که آمد آن متن ویرایش شده را گرفت و به تبریز برد و باز روی آن کار کرد و آورد و با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان قرارداد بست و کتاب با نام "ماهی سیاه کوچولو" چاپ شد، همراه با نقاشی‌های فرشید مثقالی...". اما درباره چگونگی نگارش و چاپ این کتاب، روایت‌های دیگری هم از جانب برخی دیگر از دوستان و تحلیلگران آثار صمد مطرح شده (از جمله، در صفحات ۱۲۶، ۳۲۲، ۴۲۹، ۵۶۳ کتاب "یادمان") که با روایت فوق فرق دارند، ضمن آنکه بحث و مجادلاتی از این دست نیز غالباً درباره کتابها و آثاری که شهرتی فراوان و بلکه جهانی می‌یابند، رایج و متداول است.

غلطهای چاپی هم که متأسفانه در مورد بسیاری از کتابها به امری عادی و متداول تبدیل شده است در این دو کتاب نیز به چشم می‌زند. لکن این امر، از ارزش و اهمیت این دو کتاب برای علاقه‌مندان آثار و دوستداران زنده یاد صمد بهرنگی نمی‌کاهد.

نگاهی به کتاب

زندگینامه حسن ضیاء ظریفی

نوشته ابوالحسن ضیاء ظریفی

صلاحت خود را می دهد. حسن در دومین دور دفاعیه وی به دفاع از خود و دیگر متهمان گروه پرداخته و آنچه را که آنان جرم می شناسند را رد می کند. وی از آزادی و دمکراسی برای ایران دفاع می کند و آن را مهمترین مسئله برای ایران می شناسد. در پایان دفاعیات خود می گوید: «آقای دادرسان محترم، اکنون شما در آستانه قضاوت و صدور حکم قرار دارید. اکنون شما در آستانه داوری و داد هستید. بدیهی است که انتظار من از شما صدور عادلانه ترین رای ممکن یعنی حکم برائت است ولی هشدار به آرای که می دهید که نه فقط باید در مقابل وجدان خود جوابگو باشید بلکه مسئولیت بزرگی در مقابل ملت ایران بر عهده دارید.

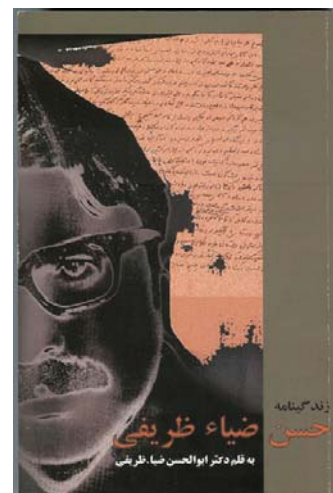


ملت ایران قاضی سخت گیری است هرگز شما را نخواهد بخشید اگر با سال های زندگی فرزندان بازی کنید، ولی به هر حال اکنون این شما آقایان و این سال های زندگی مان.» دادگاه بدوی در اسفند سال ۱۳۴۷ بیژن جزنی را به ۱۵ سال و حسن ضیاء ظریفی و عده ای دیگر را به ده سال زندان و دیگران را به ۵ تا ۳ سال زندان محکوم می کند. گروه به زندان قصر منتقل می شوند و دوران زندان آغاز می شود. بقیه در صفحه ۱۶

همراه با گسترش اعتراضات دانشجویی. فصل دوم کتاب به شرح مبارزات حسن در جنبش دانشجویی اختصاص دارد.

در سال های دانشجویی حسن که از فعالین جنبش دانشجویی است با بیژن جزنی و دیگر فعالین این جنبش آشنا می شود. آشنائی که به سازماندهی محافل مطالعاتی می انجامد و زمینه های شکلگیری سازمان چریکهای فدائی خلق را فراهم می سازد. نویسنده می گوید: «در طی بحث های طولانی که غالباً در اتاق حسن که در طبقه پنجم ساختمانی که به تازگی در خیابان جمشید اباد شمالی اجاره کرده بود، تشکیل می شد، بیژن و حسن ساعتها با هم مباحثه و مذاکره داشتند و این مباحثات و مذاکرات طولانی به تشکیل گروه پیشتاز «جزنی - ظریفی» انجامید.» فصل سوم کتاب به دوران شکلگیری گروه جزنی - ظریفی و کوشش های آنها چه در زمینه نظری و چه در زمینه عملی در تدارک مبارزه مسلحانه با رژیم می پردازد.

حسن در ۲۵ بهمن سال ۱۳۴۶ در محل قرار ملاقات مخفی دستگیر می شود. فصل چهارم کتاب به شرح زندان، دوران بازجویی و شکنجه می پردازد. در فصل پنجم متن کامل دفاعیه حسن ضیاء ظریفی در دادگاه منتشر شده است. متن دفاعیه حسن عمدتاً حقوقی است. وی که خود در رشته حقوق درس خوانده بود، با تسلط بسیار، دفاع از آرمان های گروه را بر عهده می گیرد. در ابتدا با اشاره به نواقص پرونده و نحوه رسیدگی به آن، صلاحیت دادگاه را رد می کند. وی در ابتدای دفاعیات خود می گوید: «پرونده ای که در این دادگاه مورد بررسی قرار خواهد گرفت و کیفر خواست مربوط به آن تمام و کمال با اتکاء و بر اساس به اصطلاح «تحقیقاتی» است که در ساواک به شکل غیرقانونی ساخته و پرداخته و انجام یافته است. بنا به دلایلی که ارائه خواهم کرد این پرونده هم از نظر عدم رعایت اصول و موازین قانونی پیرامون شکل و تشریفات و مقررات راجع به طرز تحقیق فاقد اعتبار قانونی است...» وی در دفاعیه خود هم پرونده اتهامات و هم دادگاه ارتش را زیر سوال برده و پرونده را نادرست و دادگاه نظامی را فاقد صلاحیت برای بررسی اتهامات ساختگی می شناسد. طبعاً دادگاه به



تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از به هم پیوستن دو گروه جزنی - ظریفی و احمدزاده - پویان آغاز می شود. در بیست و چهار سال گذشته پیرامون سه تن از این چهار نام، جزنی، پویان و احمدزاده، بسیار گفته و نوشته شده، اما چهره حسن ضیاء ظریفی بسیار ناشناخته باقی مانده و تاکنون کوششی برای شناساندن وی صورت نگرفته بود. پس از انقلاب همزمان و ادامه دهندگان جنبش فدائی نیز نکوشیدند تا با اتکاء به اسناد و اطلاعات و مدارک موجود، به معرفی چهره های برجسته جنبش انقلابی دوران دیکتاتوری شاه و بویژه حسن ضیاء ظریفی بپردازند. خوشبختانه اخیراً کتابی با عنوان «زندگی نامه حسن ضیاء ظریفی» به قلم برادر وی، دکتر ابوالحسن ضیاء ظریفی، منتشر شده است که تا حدودی این کمبود را جبران می کند. باشد تا مطالعات و بررسی های بیشتر و عمیق تری پیرامون زندگی و افکار و مبارزه حسن ضیاء ظریفی و دیگر مبارزین راه آزادی و بهرروزی انسان ها صورت گیرد.

کتاب زندگینامه حسن ضیاء ظریفی شامل ۱۲ فصل است. در فصل اول با دوران کودکی و نوجوانی حسن آشنا می شویم و سالیهای مبارزات دانشجویی و کسب تجربه وی را دنبال می کنیم. حسن در ۲۱ فروردین سال ۱۳۱۸ در لاهیجان دنیا آمد. دوران طفولیت و نوجوانی خود را در همین شهر سپری می کند. دوران نوجوانی وی مصادف است با سال های کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تسلط فضای شکست بر جنبش آزادی خواهانه و استقلال طلبانه مردم ایران. در سال ۱۳۳۹ حسن برای تحصیل در رشته حقوق به دانشگاه تهران می رود. این سال ها همراه است با خروج تدریجی جامعه از سال های سیاه پس از کودتا و از سرگیری مجدد فعالیت های سیاسی جبهه ملی

در طول یک دهه ی اخیر، دموکراسی و حقوق بشر با قدرت بیشتری در نقاط مختلف جهان پیشرفت کرده است. کمیته نوبل نروژ با اهدای جایزه صلح تلاش می کند به این روند سرعت بیشتری ببخشد.

ما بر آن هستیم که مردم ایران از اینکه یکی از هموطنانشان برای نخستین بار در تاریخ، برنده جایزه صلح نوبل شده است احساس شادمانی میکنند. ما همچنان بر آن هستیم که این جایزه، الهام بخش همه کسانی خواهد شد که در کشور او و همه کشورهایی که فعالیت برای حقوق بشر نیاز به پشتیبانی دارند، برای امر دموکراسی و حقوق بشر فعالیت می کنند.

ما همچنان بر آن هستیم که این جایزه، الهام بخش همه کسانی خواهد شد که در کشور او و همه کشورهایی که فعالیت برای حقوق بشر در آنها نیاز به پشتیبانی دارد، برای امر دموکراسی و حقوق بشر فعالیت می کنند.

اسلو ۱۰ اکتبر ۲۰۰۳

شیرین عبادی:

از دولت ایران می خواهم که به حقوق بشر احترام بگذارد

برگرفته از سایت عصر نو

در مصاحبه مطبوعاتی که در پاریس با حضور بیش از ۱۲۰ خبرنگار داخلی و خارجی با خانم شیرین عبادی، برنده جایزه صلح نوبل ۲۰۰۳ برگزار شد، از خانم شیرین عبادی درباره سیاست آمریکا در قبال ایران سؤال شد و اینکه برنده شدن جایزه صلح نوبل توسط او تاثیری در وضعیت حقوق بشر در ایران خواهد داشت؟ خانم شیرین عبادی گفت مغایرتی بین اسلام و حقوق بشر وجود ندارد. حقوق بشر در ایران یک بحث داخلی است و هر ملتی باید شجاعت این را داشته باشد که بتواند جوی برای پیشبرد حقوق بشر ایجاد کند. وی می افزاید ما به کشورهای خارجی متکی نیستیم و می خواهیم برای پیشبرد حقوق بشر در ایران روی پای خود بایستیم و در جهت جوی که حقوق بشر در ایران پذیرفته شود، فعالیت کنیم. شیرین عبادی می گوید روز دهم دسامبر به اسلو خواهد رفت.

از شیرین عبادی سؤال شد که آیا اعطای جایزه صلح نوبل به او می تواند بحث فعالیت های هسته ایران را تحت تاثیر قرار دهد؟ وی می گوید امیدوارم اینطور باشد. وی می گوید به عنوان کسی که فعالانه در راه حقوق بشر تلاش کرد، با جنگ و با هر نوع سلاح اتمی و کشتار جمعی مخالف است و کشورها احتیاج به جنگ ندارند.

خانم عبادی در پاسخ به یکی از خبرنگاران می گوید زن بودن در ایران آسان نیست زیرا قوانینی در ایران هست که فعالیت زنان را دشوار می سازد. ولی زیبایی زندگی در این است که اگر در کشوری می بودم که فعالیت برای حقوق بشر آسان می بود، این قدر نمی توانستم به خود مغرور باشم.

خانم دکتر شیرین عبادی در پاسخ به سؤال یک خبرنگار گفت مغایرتی بین اسلام و حقوق بشر وجود ندارد و همه باید تلاش کنند حقوق بشر را بدون اتکا به کمک خارجیان در ایران پیش ببرند. از او سؤال می شود که احساس شما چیست که به عنوان نخستین زن مسلمان جایزه صلح نوبل را دریافت کردید. خانم شیرین عبادی پاسخ می دهد مهم ترین احساس من این است که راهی که در پیش گرفتم راه درستی است. از خانم عبادی سؤال شد که مهم ترین نکته در باره وضع حقوق بشر در ایران چیست. وی می گوید آنچه فوریت دارد این است که آزادی بیان تامین شود. وی می گوید آنها که برای ابراز عقیده خود به زندان افتاده اند، نویسندگان، روزنامه نگاران و وکلا، باید آزاد شوند

شیرین عبادی برنده جایزه صلح نوبل شد

از میان ۱۶۵ نامزد سرشناس دریافت جایزه صلح نوبل، خانم شیرین عبادی، نویسنده و وکیل مدافع حقوق بشر، حقوق زنان و کودکان به دلیل تلاش های خستگی ناپذیرش، این جایزه جهانی را به خود اختصاص داد.

ژان پل دوم رهبر کلیسای کاتولیک جهان، واسلاو هاول رئیس جمهور سابق جمهوری چک از دیگر نامزدهای جایزه صلح نوبل امسال بودند.

خانم شیرین عبادی اولین قاضی زن ایرانی است که پس از انقلاب بدلیل سیاستهای زن ستیزانه جمهوری اسلامی از کار برکنار شد. وی از پیشگامان دفاع از حقوق زنان و کودکان است و برای تغییراتی در قوانین طلاق و ارث به سود زنان، تلاشهای فراوانی کرده است. او بدلیل دفاع از حقوق موکلینش، در جمهوری اسلامی دستگیر و مدتی را در زندان بسربرد و تهدیدهای مکرر به جانش او را از انجام وظایف انسانی باز نداشت.

کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی موفقیت خانم شیرین عبادی را موفقیتی برای تمامی ایرانیان آزادیخواه، بویژه زنان می داند. بدون شک پیروزی خانم شیرین عبادی شکست مفتضحانه حکومتی است که در تهاجم به حقوق زنان در صدر حکومت های مرتجع جهان قرار دارد.

این افتخار به کام خانم عبادی، مبارزه حقوق بشر و حقوق زنان و کودکان شیرین باد.

کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی

مشکل از: حزب دموکرات کردستان ایران / سازمان اتحاد فدائیان خلق

ایران / سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

۱۵ مهرماه ۱۳۸۲

اعلامیه کمیته در رابطه با اعطای جایزه صلح

نوبل برای شیرین عبادی

بر اساس تصمیم کمیته نوبل نروژ، جایزه صلح نوبل برای سال ۲۰۰۳ به شیرین عبادی برای تلاشهای او در راه دموکراسی و حقوق بشر اهدا می گردد. او بویژه برای احقاق حقوق زنان و کودکان فعالیت نموده است.

صدای رسا و محکم او به عنوان یک وکیل، قاضی، سخنران، نویسنده و فعال سیاسی در کشورش ایران و در سراسر جهان منعکس گشته است. او با وجود خطراتی که امنیت او را تهدید می کرده است همچنان با آگاهی و کمال شجاعت ایستادگی نموده است.

مبارزه در راه اساسی ترین حقوق بشر موضوع اصلی فعالیت های اوست. هیچ جامعه ای نمی تواند تمدن نامیده شود بدون اینکه حقوق زنان و کودکان در آن جامعه رعایت گردد. در دورانی سرشار از خشونت، او بر علیه خشونت ایستاده است. از دید او برگزیده شدن بالاترین نهادهای سیاسی کشور از طریق انتخابات دموکراتیک یک موضوع اساسی به شمار می رود. او بر این نکته تاکید می ورزد که آگاهی و بحث و گفتگو (دیالوگ) بهترین راه تغییر دادن مواضع و حل مسائل مورد اختلاف است.

عبادی یک مسلمان آگاه است. او هیچ تضادی بین اسلام و حقوق اساسی بشر نمی بیند. او تاکید می ورزد که نقطه شروع گفتگوی میان فرهنگ ها و ادیان مختلف باید ارزشهای مشترک آنها باشد. این مایه مباهات کمیته نوبل نروژ است که می تواند جایزه صلح را به بانویی اهدا کند که به دنیای اسلامی تعلق دارد و مایه افتخار آن و همه کسانی است که در سراسر جهان برای احقاق حقوق انسانها تلاش می کنند.

اتحاد کار

شماره ۱۳ مهر ماه ۱۳۸۲

اکتبر ۲۰۰۳

ETEHAD KAR
OCTOBRE 2003
VOL 10. NO. 113

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید. تماس با روابط عمومی سازمان:

آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N°. 351

75625 PARIS Cedex 13

France

آدرسهای سازمان در اروپا:

آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339

50525 KOLN

GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505

RODELO KKA

0501 OSLO 5

NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.

P.O. BOX 41054

2529 SHAUGHNESSY STREET

PORT COQUITLAM. B.C.

V 3 C 5 G O

CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadfedaian.org

فکس (۴۹) ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷

تلفن (۳۳) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶

بها معادل: ۱/۵ ارو

بنیاده کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

درباره هفتمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی ایران

چند ماه بیشتر به انتخابات مجلس هفتم باقی نمانده است، اما تدارک برای این انتخابات از ماه ها پیش آغاز شده است. در درون حکومت همچنان مساله انتخابات به موضوع حد رقابت ها و کشمکش هاتبدیل شده است. از یک سوی شورای نگهبان با بلوکه کردن لوایح اصلاح طلبان، از جمله لایحه مربوط به انتخابات، و گسترش دفاتر نظارتی خود در سراسر کشور، در اندیشه تبدیل انتخابات آینده به میدان بی رقابت جناح ولی فقیه است و از سوی دیگر خوش بین ترین نیروهای جناح اصلاح طلب هم با توجه به تجربه انتخابات شوراها، اطمینانی به حضور مردم در انتخابات ندارند.

انتخابات در محیطی آزاد و با مشارکت انتخاب کنندگان مفهوم پیدا می کند. چنین شرایطی در جمهوری اسلامی وجود ندارد. اگر در دوم خرداد ۱۳۷۶ شکاف در بالا امکان دخالت مردم را فراهم کرد و نزدیک به هشتاد درصد مردم را به پای صندوق های رای کشاند، امروز شرایط به گونه ای دیگر است.

شش سال پیش وقتی که مردم آراء شان را به حساب اصلاح طلبان حکومتی ریختند، یک وجه آن مقابله با جناح دیگر حکومت و از جمله ولی فقیه بود، اما وجه اصلی حرکت مردم نفی استبداد و در یک کلام اعلام حضور و بیان اراده عمومی برای تغییر در جامعه بود. اصلاح طلبان حکومتی چنین تبلیغ می کردند که این تغییر، در چارچوب رژیم و با مشروط کردن ولایت فقیه به قانون امکانپذیر است. شعار حکومت قانون و جامعه مدنی و .. که در آغاز داده می شد، قرار بود اصول معوقه قانون اساسی را تحت زعامت ولایت فقیه به اجرا در آورده و مردمسالاری دینی را از دل استبداد اسلامی شکفته سازد. این خواب ها نه فقط تعبیر نشدند بلکه هر چه از عمر "حکومت قانون" گذشت، بیشتر از پیش آشکار شد که اساس این حکومت بر بی قانونی سازمان یافته نهاده شده است، بزرگ ترین قانون شکن، رهبر خود حکومت است و جوهر قانون اساسی حکومت تثبیت اختیارات بی حد و حصر او در تعرض بر حقوق و بر جان و مال مردم این کشور است. امروز اندیشه پردازان اصلی مردمسالاری دینی نیز، به این نتیجه بدهی رسیده اند که تغییر از درون حکومت در مواجهه با سد عبورناپذیر امتیازات روحانیت که در قدرت مطلق العنان ولی فقیه تجلی می یابد، در توازن موجود امکانپذیر نیست و تغییر در کشور ما درست از همین جا و از تغییر در ساختار سیاسی جامعه، سلب اختیار از ولی فقیه و دادن اختیارات مطلق به صاحبان اصلی قدرت، یعنی مردم امکانپذیر است.

نیروی محرکه اصلی تحول دوم خرداد آن آرائی بود که خواستار تغییر جمهوری اسلامی بودند. این نیرو اگر در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری هنوز در حضور یا عدم حضور در انتخابات تردید داشت، امروز بعد از ۶ سال و با اعلام رسمی ناتوانی اصلاح طلبان در گردن نهادن به خواست مردم و سازماندهی مقاومت در برابر اقدامات ولی فقیه و منتصبین او به آن ها پشت کرده است. سرنوشت مجلس ششم و ناتوانی آن در برابر ولی فقیه و نهادهای انتصابی اش، خود عامل مهمی در شکل دادن به چنین ذهنیتی در جامعه بوده است. امروز دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست تا زمانی که قدرت در دست حکومت مذهبی است، رای مردم جایی در حکومت نخواهد داشت.

در آستانه انتخابات مجلس هفتم، جامعه ما در تلاش برداشتن گام جدید دیگری است. طلایه این گام اقدام مردم در انتخابات شوراها بود. تحریم عمومی مردم در انتخابات شوراها را می توان پیش درآمدی بر انتخابات مجلس هفتم دانست. مضمون و جوهر حرکت مردم در انتخابات شوراها در همین انتخابات نیز دنبال خواهد شد. آن چه را که مردم در انتخابات شوراها با شرکت نکردن در انتخابات اعلام نمودند، در انتخابات مجلس تثبیت خواهند نمود. امروز بیش از هر زمان دیگری در بین اپوزیسیون جمهوری اسلامی، در مورد ارزیابی از انتخابات اتفاق نظر وجود دارد. و بعد از یک دوره شش ساله کشمکش های سیاسی بر سر جایگاه رای مردم و نقش و تاثیر آن در تحولات سیاسی، بر سر این حکم توافق وجود دارد که اگر هدف سیاست، نقش و تاثیر آن در جامعه است، می بایست آن را با موضوع سیاست یعنی مردم مرتبط ساخت.

شرکت در انتخابات سال های اخیر بخشی از تلاش مردم برای به کرسی نشاندن خواست هایشان و تلاش برای دخالت فعال در سرنوشت جامعه بود. این دخالت سیمای جامعه ما را دگرگون و چهره استبداد مذهبی حاکم را هر چه بیشتر آشکار کرده و بخش مهمی از نیروهای درون آن را رویگردان و حداقل منفعل ساخته است. امتناع مردم از شرکت در انتخابات و تحریم آن نشان می دهد که آنها با مرزبندی با جناح های مختلف حکومتی، دستیابی به خواسته های خود را با اشکال مبارزاتی دیگری دنبال می کنند. پاسخ قطعی نه به برگزاری انتخابات فرمایشی رژیم، ادامه مبارزات آزادی خواهانه و دمکراتیک مردم ایران برای برچیدن بساط جمهوری اسلامی می باشد.

هیچ کس نمی تواند بدون داشتن رای مردم، حق حکومت کردن بر این کشور را داشته باشد. ما بر این باوریم که مردم زمانی می توانند اراده خویش را به کرسی نشانند که در انتخابات آتی از تحریم آن فراتر رفته خواستار برگزاری فرآیندوم برای تغییر قانون اساسی و تدوین قانونی بر اساس به رسمیت شناختن حق حاکمیت خود شوند.

ما پیشنهاد می کنیم که همه نیروهای پای بند به اصل حاکمیت مردم و اصول شناخته شده دمکراسی، متحدان وارد کارزار سیاسی مشترک علیه تلاش استبداد حاکم برای سرهم بندی کردن یک مجلس فرمایشی شده و پیشاپیش خواستار تعلیق قانون اساسی فعلی، آزادی احزاب سیاسی و برگزاری انتخابات آزاد شوند.

ما به سهم خود دست جمهوری خواهانی را که در این مسیر گام بردارند، صمیمانه می فشاریم.

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

۲۸ مهر ۱۳۸۲ / ۲۰ اکتبر ۲۰۰۳